

پنج گفتار در

برائت

عبدالله آل نجد

تصحیح و تحقیق

سینا محقق

فهرست

۵	پیشگفتار
۱۵	گفتار اول
۳۳	گفتار دوم
۴۹	گفتار سوم
۷۲	گفتار چهارم
۸۵	گفتار پنجم
۱۰۹	فهرست منابع تحقیق

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِمْ
أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾

[سورة رعد / ۲۵]

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ نَصِيرًا﴾

[سورة نساء / ۵۲]

در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

«أَمَنْتُ بِكُمْ، وَتَوَلَّيْتُ إِخْرَاقَكُمْ، بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ، وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَمِنَ الْحَبِيبِ وَالطَّاغُوتِ، وَالشَّيَاطِينِ، وَحَزَبِهِمْ
الظَّالِمِينَ لَكُمْ، الْجَاهِلِينَ لِحَقِّكُمْ، وَالْمَارِقِينَ مِنْ وِلَايَتِكُمْ، وَالغَاصِبِينَ
لِإِزْتِمِكُمْ، الشَّاكِينَ فِيكُمْ، الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ، وَمِنْ كُلِّ وَليجَةٍ دُونَكُمْ، وَكُلِّ
مُطَاعٍ سِوَاكُمْ، وَمِنَ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

و در زیارت امام رضا علیه السلام می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَبِوِلَايَتِهِمْ، اتَّوَلَّيْتُ إِخْرَاقَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ
أَوْلَهُمْ، وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَليجَةٍ دُونَهُمْ، اللَّهُمَّ الْعَنُ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ،
وَأَتَّهُمُوا نَبِيَّكَ، وَجَحَدُوا بِآيَاتِكَ، وَسَخَرُوا بِإِمَامِكَ، وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلَى
اِكْتِنَافِ آلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ، وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَحْمَنُ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

قال الله تعالى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

به اتفاق مفسرین عامه و خاصه این آیهی شریفه در شأن
خمسهی طیبه، اصحاب کساء نازل شده است.^۲
رسول خدا ﷺ پس از فتح خیبر در اواخر ذی الحجهی سال
ششم هجرت،^۳ امیرمؤمنان علیه السلام را به سوی فدک روانه کردند. آوازهی
دلاوری امیر علیه السلام در فتح خیبر به گوش اهالی فدک رسیده بود؛ و لذا
آنان پیشنهاد صلح دادند و امیرمؤمنان علیه السلام فدک را در مقابل حفظ
خون اهالی آن پذیرفت.^۴

۱. سورهی احزاب، آیه ۳۳.

۲. رک: کتاب ولایت و امامت، صص ۷۶-۸۲؛ و کتاب سه مقاله در اصل امامت،
صص ۲۸-۳۴.

۳. رک: اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۷.

۴. همان، ص ۲۰۹.

از این رو فدک چون بدون جنگ و خونریزی فتح شد به حکم قرآن کریم^۱ ملک طلق رسول خدا ﷺ است.^۲

آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۳ نازل شد و به دستور خداوند ذوالجلال، پیامبر ﷺ فدک را به فاطمه^{علیها السلام} بخشید، و فدک نحله‌ی فاطمه^{علیها السلام} و تحت تصرف او قرار گرفت.

فدک چهار سال در تصرف فاطمه‌ی زهرا^{علیها السلام} قرار داشت؛ ولی بعد از شهادت رسول خدا ﷺ، فدک توسط دستگاه خلافت غاصبانه‌ی وقت غصب شد.

فاطمه‌ی زهرا^{علیها السلام} فدک را بهانه قرار داده و دستگاه خلافت غاصب را در خطبه‌ی فدکیه^۴ به استیضاح و چالش کشیدند و بطلان آن را اثبات کردند.

خلیفه‌ی اول که غاصب خلافت بود فدک را نیز مانند خلافت غصب کرد، و یک حدیث مجعول از رسول خدا ﷺ خواند که تنها راوی آن خودش است و آن این است: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ دَرَهْمًا وَ دِينَارًا وَ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً.

۱. سوره‌ی حشر، آیه ۶.

۲. رک: تاریخ المدينة المنورة، ج ۱؛ فتوح البلدان، ص ۲۷؛ السيرة النبوية، ج ۴، ص ۳۲۶؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۲، ص ۴۹۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ و تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۲.

۳. سوره‌ی اسراء، آیه ۲۶.

۴. این خطبه را می‌توانید در کتاب دلائل الإمامة، صص ۱۰۹-۱۲۹، از محمد بن جریر طبری امامی، و موسوعة أحاديث أهل البيت^{علیهم السلام}، ج ۸، صص ۴۳۳-۴۵۲، ح ۱۰ ببینید.

ذیل این حدیث - یعنی «و ما ترکناه صدقه» توسط هیچ کس جز خلیفه‌ی اول نقل نشده است - ، از آنجا که تباین کلی با آیات ارث و ارث انبیاء در قرآن کریم دارد قابل پذیرش نمی‌باشد.
مضافاً به اینکه خلیفه‌ی اول دچار چندین خطای فاحش در قصه‌ی فدک شد:

- ۱- فدک نحله‌ی فاطمه علیها السلام بود و خلیفه‌ی غاصب گمان می‌کرد ارث است؛ لذا در نفی آن، این حدیث را جعل نمود.
- ۲- فدک در تصرف و ید فاطمه زهرا علیها السلام بود و از ذوالید شاهد نمی‌خواهند ولی او شاهد خواست.
- ۳- اساساً به دلالت آیه‌ی تطهیر از شخصیتی مانند فاطمه زهرا علیها السلام شاهد نمی‌خواهند؛ ولی او خواست.
- ۴- بعد از اقامه‌ی شهادت توسط فاطمه‌ی زهرا علیها السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام و ام‌ایمن را به شهادت فراخواندند، شهادت امیر علیه السلام را - که خدا آن را به عنوان شاهد نبوت^۱ پذیرفته است - رد کرد؛ همان‌گونه که شهادت ام‌ایمن را هم رد نمود.
- ۵- بعد از ردّ نحله بودن توسط خلافت، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ادعای ارث نمودند و او حدیث مجعول فوق را در ردّ ارث جعل نمود.
- ۶- حدیث ابوبکر مجعول است چون اگر صحیح بود و ترکیه‌ی پیامبران، صدقه محسوب می‌شد و قابل انتقال به ورثه‌ی آنان نبود، رسول الله صلی الله علیه و آله را به حکم آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

۱. سوره‌ی رعد، آیه ۴۳.

الْأَقْرَبِينَ»^۱. وظیفه داشتند این مطلب به تنها فرزند وارثشان فاطمه زهرا علیها السلام منتقل کنند، و اگر چنین نکرده‌اند، پس خلاف وظیفه نبوت بوده است که این با عصمت رسول الله صلی الله علیه و آله تنافی دارد.

و اگر رسول الله صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه زهرا علیها السلام منتقل نکرده‌اند و زهرا علیها السلام با علم به آن، ادعای ارث می‌کند با عصمت فاطمه زهرا علیها السلام - که به دلیل آیه‌ی تطهیر^۲ ثابت است - ، تنافی دارد، علاوه بر تباین کلی، این حدیث مجعول، با آیات ارث، و ارث انبیاء که در قرآن کریم وجود دارد، و همه‌ی این موارد شواهد مجعول بودن حدیث خلیفه‌ی غاصب است.

۷- مضافاً به اینکه خلیفه‌ی اول و دوم خودشان نیز این حدیث مجعول را به رسمیت نشناختند؛ چون هر دو به جهت دفن خودشان در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از عایشه استیذان کردند و به گمان خودشان، عایشه را میراث‌دار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند، پس خود خلیفه‌ی اول و دوم عملاً بر بطلان حدیث مجعول گواهی داده‌اند و الاً اگر استیذان از عایشه لازم نبود و دو خلیفه باید از همه‌ی مسلمین اجازه می‌گرفتند! از قدیم گفته‌اند دروغگو کم حافظه است.

۸- اولین سند فدک توسط رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته شد و امیرالمؤمنین علیه السلام و ام‌ایمن و یکی از غلامانشان را بر آن شاهد گرفتند.^۳

۱. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۳. رک: اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۹.

دومین سند آن توسط ابوبکر بعد از شکست در محاجّه‌ی با فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نوشته شد که توسط ابن خطّاب پاره شد.^۱
سومین سند توسط عمر بن عبدالعزیز نوشته شد و فدک به بنی‌هاشم مسترد گردید.^۲
چهارمین سند توسط سفاح،^۳ و پنجمین توسط مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی^۴ و ششمین آن توسط مأمون عباسی تنظیم گردید.

و در هر بار از تنظیم سند، فدک توسط خلیفه‌ی دیگری باز پس گرفته می‌شد، پس از بار سوم توسط یزید بن عبدالملک غصب شد، پس از بار چهارم توسط منصور دوانیقی غصب شد، پس از بار پنجم، توسط موسی الهادی فرزند مهدی عباسی بازپس گرفته شد، و پس از بار ششم، توسط متوکل غصب شد.
و بعد از بازگشت ششم فدک توسط مأمون عباسی، دعبل چنین

سرود:

أصبح وجه الزمان قد ضحكا بردّ مأمون هاشم فدکاه
۹- البته فدک و طلب استرداد آن بهانه‌ای بود برای بازپس‌گیری خلافتی که غصب شده بود؛ و لذا در روایت آمده است:
الکلبینی عن علی بن محمّد بن عبدالله، عن بعض أصحابنا - أظنّه

۱. رک: الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳ و سیرة الحلبيّة، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲. رک: المناقب، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. رک: اهل البيت من كتاب أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۴۴.

۴. رک: اهل البيت من كتاب أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۴۴.

۵. رک: اهل البيت من كتاب أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۴۴.

السَّيَّارِي - عن عليّ بن أسباط، قال:
 لما ورد أبو الحسن موسى عليه السلام على المهديّ رآه يردّ المظالم، فقال:
 «يا أمير المؤمنين! ما بال مظلمتنا لا تُردُّ؟».

فقال له: وما ذاك يا أبا الحسن؟

قال: «إن الله - تبارك و تعالی - لما فتح على نبيّه صلى الله عليه وآله فذكّك وما
 والاها لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب، فأنزل الله على نبيّه صلى الله عليه وآله: ﴿وَأَتِ
 ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ ١ فلم يدر رسول الله صلى الله عليه وآله من هم، فراجع في ذلك
 جبرئيل عليه السلام، و راجع جبرئيل ربّه، فأوحى الله إليه، أن ادفع فذكّك إلى
 فاطمة عليها السلام، فدعاها رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال لها: يا فاطمة! إن الله أمرني
 أن أدفع إليك فذكّك، فقالت: قد قبلت يا رسول الله من الله و منك، فلم
 يزل وكلاؤها فيها حياة رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما ولى أبو بكر، أخرج عنها
 وكلاءها، فأتته، فسألته أن يردها عليها، فقال لها: اتتيني بأسود أو أحمر
 يشهد لك بذلك، فجاءت بأمر المؤمنين عليهم السلام و أم أيمن، فشهدا لها،
 فكتب لها بترك التعرض، فخرجت و الكتاب معها، فلقبها عمر، فقال:
 ما هذا معك يا بنت محمد؟ قالت: كتاب كتبه لي ابن أبي قحافة، قال:
 أريني، فأبت، فانتزع من يدها، و نظر فيه، ثم تقلّ فيه، و محاه و خرّفه،
 فقال لها: هذا لم يوجف عليه أبوك بخيل و لا ركاب، فضعي الحبال في
 رقابتنا».

فقال له المهديّ: يا أبا الحسن، حُدّها لي، فقال: «حدّ منها جبل
 أحد، و حدّ منها عريش مصر، و حدّ منها سيف البحر، و حدّ منها

دُومَةُ الْجَنْدَلِ». فقال له: كَلَّ هذا؟ قال: «نعم يا أمير المؤمنين! هذا كَلَّةٌ، إنَّ هذا كَلَّةٌ ممَّا لم يوجف على أهله رسول الله ﷺ بخيل و لا ركاب». فقال: كثير، و أنظرُ فيه. ۱.

ترجمه گزارش سبط ابن جوزی از این روایت چنین است:
 روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت:
 فدک را بگیر. حضرت امتناع کرد. هارون اصرار ورزید. حضرت
 فرمود: اگر فدک را پس می‌دهی، همه‌ی حدود آن را می‌خواهم.
 هارون گفت: حدود آن چیست؟
 حضرت فرمود: اگر حدود آن را بیان کنم، تسلیم نخواهی کرد.
 هارون گفت: به جدّت سوگند که تسلیم می‌کنم.
 امام کاظم علیه السلام فرمود: یک حدّ آن، عدن است.
 چهره‌ی هارون دگرگون شد.
 حضرت فرمود: حدّ دیگر آن سمرقند است.
 در این هنگام اضطراب و نگرانی به هارون دست داد.
 حضرت فرمود: حدّ سوم آن آفریقا است.
 رنگ هارون سیاه شد.
 امام علیه السلام فرمود: حدّ چهارم آن کرانه‌ی خزر و ارمنستان است.
 هارون گفت: دیگر چیزی برای ما باقی نماند.
 حضرت فرمود: گفتم که اگر حدود آن را مشخص کنم، پس
 نخواهی داد.

اینجا بود که هارون تصمیم گرفت او را به شهادت برساند.^۱
 ۱۰- و به همین جهت شارح حدیدی نهج شریف نیز علت عدم استرداد فدک را همین می‌داند که اگر فدک عودت داده می‌شد، فردای آن، فاطمه زهرا علیها السلام ادعای خلافت غصب شده را می‌نمود. او می‌گوید:

«و سألتُ عليَّ بنَ الفارقي مدرِّسَ المدرسة الغريبة ببغداد فقلتُ له: أكانت فاطمة صادقة؟ قال: نعم، قلت: فلمَ لم يدفع إليها أبو بكر فدكاً و هي عنده صادقة، فتبسّم ثمَّ قال كلاماً لطيفاً مستحسنًا مع ناموسه و حرمة و قلّة دعابته قال: لو أعطها اليوم فدكاً بمجرد دعواها لجاءت إليه غداً و ادّعت لزوجها الخلافة و زحزحته من مقامه، و لم يمكنه الاعتذار و المدافعة بشيء، لأنّه يكون قد أسجل علي نفسه بأثماً صادقة فيما تدّعي كائناً ما كان من غير حاجة إلي بيّنة. قال: و هذا كلام صحيح و إن كان أخرجه مخرج الدعابة و الهزل... ۲.

در هر صورت آنچه در این دفتر می‌خوانید، پنج سخنرانی است که در طی سال‌های ۱۴۳۰ الی ۱۴۳۲ هـ. ق ایراد شده، و علت نشر آن این است که در سال‌های اخیر عده‌ای می‌کوشند تا آن روی دیگر تویی را که تبرّی است کم‌رنگ کنند و بدین‌گونه ولایت را به بهانه‌های مختلف، از آن جمله تقیه یا حرمت سبّ یا وحدت بین مسلمین تضعیف کنند؛ اگرچه همه‌ی این موارد در جای خود صحیح است.

۱. رک: تذكرة الخواص (سبط ابن جوزی)، ج ۲، ص ۴۶۶، به نقل از ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲. رک: شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

قائل این پنج گفتار:

اولاً: تارک تقیه را چون تارک صلات می‌داند، و برای آن حتی در زمان حاضر نیز مصداق قائل است.

ثانیاً: سبّ مؤمن بلکه مسلمان، بلکه انسان، بلکه نفس سبّ و فحش دادن و خروج حرف زشت از دهان مؤمن و حتی نسبت به جمادات را نیز حرام می‌داند.

ثالثاً: و در وضعیت کنونی جهان اسلام وحدت عملی و سیاسی بین مسلمین در مقابل کافران و وهابیان و صلیبیان را لازم و واجب می‌داند.

در عین حال در این پنج گفتار می‌کوشد شبهه‌ای را که عده‌ای دانسته و عده‌ای دیگر ناخواسته ترویج می‌کنند مبنی بر این که بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام باید کم‌رنگ، و برائت از آنان باید فراموش شود و لعن^۱ آنان را از محرّمات شرعیّه اولیه قلمداد می‌نمایند، پاسخ دهد.

و نیز می‌کوشد مرز بین عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه اثنی عشریه را از دیگران جدا کند، و از خلط بین دو مقام عقیده و تقیّه جلوگیری کند، و این دو مقام را از هم تفکیک کند و هر دو را در جای خود تبیین نماید، با این امید که در این گفتارها موفق به این امر شده باشد

۱. لعن در لغت به معنای طرد و ابعاد و راندن و دورکردن و در اصطلاح لعن الهی یعنی طرد و ابعاد از رحمت الهی و نازل شدن عقوبت به جهت اعمال ملعون. به جهت روایات فضیلت لعن رک: بحار الأنوار، باب کفر الثلاثة و نفاقهم و فضائح أعمالهم و قبائح آثارهم و فضل التبریّ منهم و لعنهم، ج ۳۰، ص ۱۴۵-۴۰۳.

و بر خود نیز فرض می‌داند تا از برادر عزیز و دانشمند گرامی آقای سینا محقق رحمته الله علیه - به جهت تبدیل گفتار به نوشتار و تنظیم و تحقیق آن - کمال تشکر و قدردانی را بنماید.

سطور پایانی این پیشگفتار به رسم تبرک و تیمن در حرم مطهر و در کنار ضریح نورانی امام همام، حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء شرف ختام پذیرفت، بر این امید که مرضی او و پدران و فرزندان معصوم و امامش علیه السلام، و مادرش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و منتقم مادرش حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام قرار گیرد. بمنه تعالی و کرمه و الحمد لله أولاً و آخراً.

غره‌ی شعبان المعظم ۱۴۳۳

عبدالله آل نجد

گفتار اول^۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم
محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على
أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين.

امر فرمودند که در این شب چند کلمه کوتاه و مختصر بیان
گردد؛ لذا به نظر می‌رسد بیان دو مطلب ضروری باشد:

نخست این که ماه مبارک رمضان دارد سفره‌اش جمع می‌شود و
شاید هم امشب، آخرین شب ماه باشد. به هرحال ساعاتی دیگر تا
آخر ماه مبارک رمضان باقی نمانده است. ماه رحمت از دست من و
شما دارد می‌رود؛ اما من و شما - هیچ‌کدام - از رحمت الهی ناامید
نیستیم، چرا؟ به خاطر این که از امام صادق علیه السلام وارد شده است که: آدم
عاقل به رحمت الهی امیدوار است.^۲

امشب می‌خواهم یکی دو جمله در باب امید به رحمت الهی و

۱. این سخنرانی در شب آخر ماه مبارک رمضان سال ۱۴۳۰ در جمع هزاران نفر
از قاریان دعای ابوحمزه ثمالی ایراد شده است.

۲. رک: الکافی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴، حدیث معروف به جنود عقل و جهل.

این که خدا بنده‌ی امیدوار را ناامید نمی‌کند، بیان دارم؛ پس من و شما باید در این ساعات باقی مانده از ماه مبارک رمضان به رحمت پروردگارمان امیدوار باشیم.

در روایت وارد شده است که: جناب موسی علیه السلام دو تن از بندگان صالح خدا را دید که در حبس هستند و لکن رنگ رخساره‌ی یکی از آنان زرد بود و رنگ رخساره دیگری نه تنها زرد نبود بلکه سرخ و سفید بود و شاداب به نظر می‌رسید و به قول شما سرحال بود.

موسی علیه السلام پرسید: همه شما بندگان صالح خدا هستید، ولی چه جور است یکی ضعیف و نحیف، و دیگری این جور چاق و چله و سرحال است؟! حال و وضعتان را برایم بگویید.

فرد زرد رخساره و نحیف و لاغر گفت: خوف و ترس و وحشت از [مقام عظیم] خدا موجب شده است تا لاغر و زرد [و نحیف] بشوم.

آن دیگری که از گونه‌هایش خون می‌چکید گفت: من به رحمت الهی امیدوارم و به خداوند و رحمتش رجاء واثق دارم و امیدوارم.

جناب موسی گفت: هر دو، بنده صالح خدا هستید. از خدا پرسید: خدایا هر دو اینان بنده‌ی صالح تو هستند؛ تو کدام یک از اینان، و کدام حالت را می‌پسندی؟ خوف از خودت که آن حالت رنجوری را می‌دهد، یا رجاء به رحمتت را؟

جواب از ناحیه [قدس] ذوالجلال آمد: ای موسی! هر دو آنان بنده‌ی صالح من هستند؛ اما من آن کسی را که به رحمت من رجاء

دارد و امیدوار است بیشتر می‌پسندم و می‌پذیرم.^۱
در ماه رمضان وقت آن نیست که من و شما - خدای ناکرده -
از رحمت الهی ناامید بشویم. هرکسی باید در هر رتبه و مقام و
جایگاه، و با هر عملی که باشد به مغفرت و رحمت الهی امید داشته
باشد.

شیخ محمد عاملی معروف به شیخ بهایی^۲ رحمته الله علیه نقل می‌کند که:
یک اعرابی [=مرد بادیه‌نشین] به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و
عرض کرد: ای رسول خدا! یک سؤال دارم و آن این است که به من
بفرمایید حساب و کتاب، و رسیدگی به اعمال در روز قیامت با چه
کسی است؟ چه کسی بنا است حکم کند؟ ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ﴾^۳. حکومت روز قیامت از آن چه کسی است؟

-
۱. رک: مشكاة الأنوار، ص ۳۶ [ج ۱، ص ۷۸، ح ۶، چاپ جدید] و بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹۵، ح ۶۵ [ج ۲۷، ص ۴۲۱] از آن نقل می‌کند. اما متن حدیث:
وفي مشكاة الأنوار [عن] سبط الطبرسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان في
زمن موسى بن عمران رجلان في الحيس، فأما أحدهما فسمن و غلظ، و أما
الأخر فنحل فصار مثل الهدبة، فقال موسى بن عمران للمسمن: ما الذي
أرى بك من حسن الحال في بدنك؟ قال: حسن الظن بالله، و قال للأخر: ما
الذي أرى بك من سوء الحال في بدنك؟ قال: الخوف من الله، فرفع موسى
يده إلى الله تعالى، فقال: يا رب قد سمعت مقالتهما فأعلمني أيهما أفضل؟
فاوحى الله تعالى إليه: صاحب حسن الظن بي [أفضل].
 ۲. رک: کشکول شیخ بهایی، ج ۲، ص ۳۱۱ و ج ۳، ص ۱۲۶، طبع منشورات لسان
الصدق، سال ۲۰۰۶م، قم المقدسة. لکن از ابن عباس نقل شده است.
 ۳. سوره غافر، آیه ۱۶.

رسول خدا ﷺ جواب فرمودند: محاسبه و رسیدگی به اعمال در روز قیامت با الله ﷻ است.
عرض کرد: یا رسول الله! راحتم کردی. سرش را به زیر انداخت که برود.

پیامبر ﷺ پرسید: چه شد؟!
عرض کرد: خدا کریم است. کار که با کریم باشد دیگر دغدغه‌ای در کار نیست.
غرض این که امید به رحمت الهی را در این ساعات آخر ماه رمضان فراموش نکنید.
یک روایت^۱ دیگر برایتان می‌خوانم. روایت شده است که در

۱. ر. ک: ثواب الأعمال، ص ۲۰۶، و در بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۳ و موسوعة أحاديث أهل البيت ﷺ، ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۷ از آن نقل می‌کنند و اما متن حدیث:

الصدوق، عن أبيه، عن سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد ابن أبي عمير، عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبي عبدالله ﷺ قال: إن آخر عبد يؤمر به إلى النار يلتفت فيقول الله ﷻ: اعجلوه فإذا أتى به قال له: عبدي لم التفت؟ فيقول: يارب ما كان ظني بك هذا، فيقول ﷻ: عبدي و ما كان ظنك بي؟ فيقول: يا رب كان ظني بك أن تغفر لي خطيئتي و تسكنني جنتك فيقول الله: ملائكتي و عزتي و جلالي و آلائي و بلائي و ارتفاع مكاني ما ظن بي هذا ساعة من حياته خيراً قط ولو ظن بي ساعة من حياته خيراً ما روعته بالنار، أجزوا له كذبه و ادخلوه الجنة. ثم قال أبو عبدالله ﷺ: ما ظن عبد بالله خيراً إلا كان الله عند ظنه به و لا ظن به سوءاً إلا كان الله عند ظنه به و ذلك قوله ﷻ: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدْتُمْكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [سوره فصلت، آیه ۲۳]. (الرواية صحيحة الإسناد).

روز قیامت کسی را به دادگاه عدل الهی می‌آورند و در آن دادگاه عدل خداوندی محکوم به دوزخ و آتش جهنم می‌شود. در همان حال که دستور می‌دهند او را به سوی آتش جهنم ببرند، یکی دو بار برمی‌گردد و پشت سرش را نگاه می‌کند. ندا می‌رسد به فرشتگان الهی که او را برگردانید تا ببینم چرا برگشت؟ و به چه علت پشت سرش را نگاه کرد؟

او را برمی‌گردانند و از او می‌پرسند چرا پشت سرت را نگاه کردی؟! جهنم که جلویت بود و حکمت هم در دستت بود و داشتند تو را می‌بردند به سوی دوزخ؛ علت برگشتنت چه بود؟! جواب می‌دهد: خدایا! من اعمالم زشت بود؛ گنهکار بودم.

مستحق این دوزخ هم هستم و اعتراض هم ندارم؛ اما [هرگز] فکر نمی‌کردم که تو خدای کریم مرا به جهنم بفرستی. گمانم به تو ای خدای کریم، عفو و بخشش و رحمت بود و فکر نمی‌کردم مرا به سمت دوزخ روانه گردانی.

از ناحیه خداوند ذوالجلال ندا می‌آید که او را به بهشت ببرید؛ زیرا عفو کردم و او را بخشیدم.

وقتی آمرزیده شد و او را به سوی بهشت بردند، خداوند به ملائکه الله این‌گونه ندا می‌فرماید: ای فرشتگان! این فرد دروغ می‌گفت. در دنیا هیچ امید خیری به من خدا نداشت و همیشه همه

خالی از لطف نیست که به کتاب سلوک عرفانی در سیره اهل بیت، ص ۳۷-۳۹ مراجعه نمایید. مرحوم شیخ حسین بحرانی پس از بیان حدیث فوق، ذیل آن سخن لطیف و زیبایی فرموده است.

حواسش جاهای دیگر بود و لذا این که گفت خدایا من به تو امید خیر داشتم، من خدا می‌دانم که دروغ می‌گفت و به من امید خیر و عفو و بخششی نداشت؛ اما همین اندازه که اعتراف کرد، به تو امید خیر و عفو و بخشش داشتم، من خدا عفویش کردم؛ اگرچه می‌دانستم دروغ می‌گوید و امید خیری [هم] به من نداشته؛ اما او را آمرزیدم.

آقایان! در این ساعات و لحظات آخر، به خدا جز امید خیر، رحمت، عفو و بخشش، امید دیگری نداشته باشید. خدا بزرگ‌تر از این است که من و شما جز این درباره‌اش فکر نکنیم. نه این که من و شما خوب باشیم، نه. ما همانیم که می‌دانیم؛ اما او کریم و عفو و غفور و بخشنده است. این یک نکته که لازم بود درخصوص این ساعات آخر گوشزد شود.

اما نکته دومی که باید متذکر گردم نقل یک روایت است که مختصراً خدمتتان عرض می‌کنم. می‌دانید که هیچ عملی بدون ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام نه تنها قبول و پذیرفته نیست؛ بلکه صحیح نمی‌باشد. یعنی ولایت نه شرط قبولی عمل، بلکه شرط صحت عمل است. اصلاً عمل بدون ولایت صحیح نیست تا چه رسد قبول بشود. آنانی که اهل مطالعه‌اند بحارالأنوار^۱ را نگاه کنند. مرحوم مجلسی متجاوز از هفتاد و یک روایت در مورد همین مطلب که عمل بدون ولایت قبول نیست، ذکر می‌فرماید.

عمل شیعه‌ی امیرالمؤمنین - إن شاء الله - و عمل من و شما به

۱. رک: بحارالأنوار، ج ۲۷، صص ۱۶۶-۲۰۲، باب أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية.

شرط تشیع و ولایت قبول می‌باشد؛ اما باید متذکر باشیم که ولایت دو لنگه دارد.

آقایان و خانم‌های محترمه! یک عده‌ای دارند بیخ گوش من و شما می‌خوانند و می‌خواهند یک لنگه‌ی ولایت را سست کنند و دارند سست می‌کنند. و تذکر این نکته در این جا در این مجلس دعا، در شب آخر ماه رمضان آن هم کنار قبر خودِ علامه مجلسی علیه السلام شایسته است.

یک عده‌ای لنگه‌ی دوم ولایت را دارند سست می‌کنند. بیدار باشید آقایان. اجازه ندهید که مذهب از دست برود. باید حواستان جمع باشد.

لنگه‌ی دوم ولایت چیست؟ لنگه‌ی اولش تولی‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد امیرالمؤمنین علیهم السلام است و لنگه‌ی دیگرش تبرّی است. برائت جستن از دشمنان امیرالمؤمنین و اولاد امیرالمؤمنین است. شیعه بدون تبرّی، شیعه نیست، بیهوده و معطل است. حواستان است؟ درباره آن لنگه‌ی تولی یعنی تبرّی، دارند یک چیزهایی را زمزمه می‌کنند.

کسی منکر وحدت سیاسی بین شیعه و سنی نیست، مگر این که عقلش کم باشد. ما یک دشمن مشترک داریم و می‌بایست وحدت سیاسی هم داشته باشیم؛ اما وحدت سیاسی بدین معنا نیست که من دست از دین و مذهب بردارم. این اعتقاد ما است. حواست هست؟ اگر عقیده درونی کسی غیر از این باشد عقیده‌اش درست نیست و شیعه بودنش می‌لنگد. این اعتقاد ما است که هرکسی با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جنگید او در حکم کسی است که با رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله

مصطفی ﷺ جنگیده باشد.

آیا کسی که با رسول خدا بجنگد می‌تواند مسلمان باشد؟! هر که با امیرالمؤمنین علی ﷺ هم بجنگد همان حکم در موردش جاری است. کتاب اعتقادات شیخ صدوق را که بیش از هزار سال پیش نوشته شده است، نگاه کنید. در آن کتاب می‌فرماید: اعتقاد ما در حکم کسانی که با امیرالمؤمنین جنگیدند مثل کسانی است که با پیغمبر جنگیدند. ۱ بنا براین مراقبت کنید که شما را این طرف و آن طرف نبرند. نگوئید که زیارت عاشورا این قسمت را ندارد. این حرف‌ها در کار نیست. این عقیده‌ی شیعه است. منکر اعتقاد شیعه، منکر ولایت

۱. ر.ک: الاعتقادات، صص ۳۳۴ و ۳۳۵.

إعتقادنا فيمن قاتل علياً ﷺ، قول النبي ﷺ: من قاتل علياً فقد قاتلني، وقوله: من حارب علياً فقد حاربتني ومن حاربتني فقد حارب الله، وقوله ﷺ: لعلي وفاطمة والحسن والحسين: أنا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم. شيخ الطائفة طوسي در «الاقتصاد فيما يجب على العباد»، صص ۴۴۸ و ۴۴۹، فرموده است: ظاهر مذهب الامامية أن الخارج على امير المؤمنين ﷺ، والمقاتل له كافر بدليل اجماع الفرقة المحققة على ذلك و اجماعهم حجة لكون المعصوم الذي لا يجوز عليه الخطأ داخلًا فيهم وأن المحاربين له كانوا منكرين لامامته ودافعين لها و دفع الامامة وجحدها كدفع النبوة وجحدها سواء بدلالة قوله ﷺ: «من مات وهو لا يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» وروي عنه ﷺ أنه قال لعلي ﷺ: «حربك يا علي! حربي، وسلمك سلمتي» و حرب النبي ﷺ كفر بلاخلاف فينبغي ان يكون حرب علي ﷺ مثله، لأنه ﷺ أراد حكم حربك حكم حربي وإلا فمحال أن يريد: نفس حربك حربي لأن المعلوم خلافه.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود. ولایت، بدون برائت از دشمنان امیرالمؤمنین هیچ است؛ او ولایت ندارد و فقط مدعی ولایت است. برائت، اعتقاد [پیروان] مذهب شیعه است. این اعتقاد را نمی‌شود از او گرفت؛ اگرچه آن قضیه‌ی مطلب سیاسی، بر سر جایش باقی است. آن مشکلی ندارد و همه هم قبول دارند؛ اما دست از عقیده که نباید برداشت. نمی‌شود زیارت عاشورا را، و آن یکی بیاید حدیث کساء را، و آن یکی هم بیاید و بخواهد تمام مطالب را زیر سؤال ببرد، و آن یکی هم بیاید بگوید نه بابا اصلاً نه دری بود^۱ و نه آتشی بود و نه خانه‌ای بود. بله یک وقتی هم گفتند که فاطمه زهرا مثلاً مریض شد و تب کرد و از دنیا رفت. می‌خواهند کار را به آنجا برسانند.

حواستان جمع باشد تمام آنانی که در این مملکت خون دادند و جان خود را نثار کردند و شهید شدند، برای دین، مذهب، آیین، امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام بوده است. غیر از این بود؟! بنابراین ما باید محکم بر سر اعتقاداتمان پافشاری کنیم و بمانیم.

در روایت وارد شده است که کسانی آمدند به محضر امام باقر علیه السلام - در حالی که برادرشان زید بن علی بن الحسین، همان زیدی که بعدها به شهادت می‌رسد هم حاضر بود- گفتند: که ما شیعه‌ی علی علیه السلام هستیم.^۲ به هر حال آن جماعت خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردند:

نتولی علیاً و حسناً و حسیناً و تبراً من أعدائهم.

۱. ر.ک: سقیفه، ص ۱۰۳-۱۰۸.

۲. ر.ک: رجال کشی، ص ۲۳۶، ح ۴۲۹.

قال: نعم.

قالوا: نتولّى أبابكر و عمر و نترأ من أعدائهم.

قال: فالتفت إليهم زيد بن علي، [ف] قال لهم: أتتبرئون من فاطمة؟! بترتم أمرنا - بتركم الله - فيومئذ سموا البُتريّة.

یعنی: عدهای خدمت امام باقر علیه السلام حاضر شدند در حالی که برادرش زید بن علی بن الحسین علیه السلام هم آنجا بود و عرض کردند ما ولایت علی و حسن و حسین علیهم السلام را قبول داریم و از دشمنانشان برائت می‌جوئیم و لکن نسبت به ابوبکر و عمر هم ولایت داریم و از دشمنان آنان هم برائت می‌جوئیم.

در این حال زید به آنان گفت: آیا از فاطمه برائت می‌جوئید؟!

کار ما را ضایع کردید و بُریدید. خداوند شما را نابود گرداند.

لازم به ذکر است بُتريه^۱ یک طایفه‌ای بودند مدعی تشیع و قائل

۱. رک: فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۵، ش ۳۷۵ و کلیات فی علم الرجال، ص ۴۰۶-۴۰۸ و مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۸۷.
بُتريه: از فرق زیدیه است.

و ایشان به عامه نزدیک‌ترند، و ابوبکر و عمر را بزرگ می‌دارند. پیشوای ایشان، کثیر النواء ابتر و حسن بن صالح بن حی بوده و عقیده‌ی ایشان همان عقیده‌ی سلیمانیه است. سلیمان بن جریر رقی - که فرقه‌ی سلیمانیه منسوب به او است - معتقد بوده است امامت به صورت شورایی است و با بیعت دو مرد از مسلمانان نیز درست می‌شود. وی همچنین معتقد بوده علی‌رغم وجود افضل، بیعت با مفضول جائز است و لذا وی، امامت ابوبکر و عمر را ثابت می‌دانسته و می‌گفته: امت اسلام خطا کرد که با وجود علی علیه السلام با آن دو بیعت کرد؛ اما خطای آنها به حد فسق نمی‌رسد. وی در عین حال، عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را تکفیر می‌کرده است.

بودند که حق با علی علیه السلام بود و وی افضل است ولکن ابوبکر و عمر هم خلیفه هستند؛ و قائل به کفر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه می‌باشند. عقیده‌ی شیعه این است و غیر از این هم نمی‌تواند باشد که اگر کسی، از دشمنان امیرالمؤمنین براءت پیدا نکند - حالا یک وقت انسان در مقام تقیه است که این حسابش جدا است - و اگر در غیر مقام تقیه از دشمنان حضرت امیر علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام براءت نجوید، این فرد نه تنها در امر ولایت سست است و ولایتش اصلاً از او پذیرفته و قبول نیست و آن وقت تمام اعمال هم مشروط به ولایت است. اعمالش هم هباءً منثوراً است که هیچ انتاج و خاصیتی هم ندارد. این شب‌ها هم شب‌های آخر ماه است و در شهر شما هم رسم است که در این شب‌ها [ی پایانی] می‌روند به درب خانه فاطمه زهرا علیها السلام، همان کسی که زید گفت: اگر شما تولی داشته باشید ولی براءت از دشمنان نجوید، فاطمه زهرا را نپذیرفته‌اید. بنابراین شما را ببرم درب خانه فاطمه زهرا با چه مطالبی؟ با نامه‌ای که از خود دومی

البتريّة: بضمّ الباء الموحّدة، وقيل بكسرهما، ثمّ سكون التاء المثناة من فوق، فرقة من الزيدية.

قيل: نسبوا الي المغيرة بن سعد، ولقبه: الأبتري.

وقيل: البتريّة، هم أصحاب كثير النوا، [و] الحسن بن صالح بن حي، وسالم بن أبي حفصة، والحكم بن عيينة، وسلمة بن كهيل، وأبي المقدم ثابت الحداد. وهم الذين دعوا الي ولاية علي عليه السلام ثمّ خلطوها بولاية أبي بكر وعمر، ويشتون لهم الإمامة ويبغضون عثمان وطلحة والزبير وعائشة، ويرون الخروج مع بطون ولد علي عليه السلام، ويشتون [من باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر] لكلّ من خرج منهم. عند خروجه الإمامة.

نقل شده است که آن را مرحوم مجلسی در بحارالأنوار به نقل از دلائل الامامه ۱ طبری؛ اگرچه در چاپ دلائل الامامه موجود نمی‌باشد، نقل

۱. ر.ک: دانشنامه شهادت حضرت زهرا، ج ۲، ص ۶۵-۶۷.
ترجمه بخشی از عبارت موردنیاز دلائل الإمامة این چنین است:
پس گفتم: اگر [علی از خانه] خارج نشود، هیزم زیادی می‌آورم و این خانه را بر سر اهلش به آتش می‌کشم و هرکس را که درون آن است، می‌سوزانم؛ مگر این که علی، کشان‌کشان برای بیعت [کردن] برده شود.
و [به درب ضربه‌ای] زدم و شلاق قنقد را گرفتم و به خالد بن ولید گفتم: تو و افرادمان به دنبال جمع هیزم بروید و گفتم: من آتش را روشن خواهم کرد.
پس [فاطمه] گفت: ای دشمن خدا و رسولش و ای دشمن امیرالمؤمنین! پس فاطمه دستش را به [پشت] درب کوبید که مانع از باز شدن آن شود؛ پس خواستم آن را باز کنم ولی برایم دشوار شد، لذا دو دستش را با شلاق زدم. شلاق او را به درد آورد؛ پس صدای ناله و گریه‌ی او را شنیدم و نزدیک بود که دلم به رحم بیاید و برگردم که کینه‌های علی [که در دل داشتم] و علاقه‌اش به کشتن شجاعان عرب، و مکر و جادوی محمد، به یادم آمد؛ پس به درب لگد زدم در حالی که فاطمه درب را همچون سپر خود کرده، پشتِ درب قرار گرفته، شکمش را به آن چسبانده بود. صدای فریادش را شنیدم؛ فریادی که گمان کردم مدینه را زیر و رو کرد و گفت:

پدر جان! ای رسول خدا! با [فرزند] محبوب و دختر تو این چنین رفتار می‌شود. آه، ای فضه! مرا دریاب که به خدا قسم، جنینم کشته شد.
و شنیدم [و متوجه شدم] که درد زایمان او را فراگرفته است، در حالی که پشتش را به دیوار چسبانده بود.

پس درب را هل دادم و وارد شدم و او با چهره‌ای که [نورش] چشمم را می‌زد، به سمت من آمد و من، - از روی پارچه و روسری‌ای که به سر داشت - به صورتش چنان سیلی زدم که در نتیجه، گوشواره‌اش پاره و تکه‌تکه شد و به زمین ریخت.

می‌کند، و نیز به نقل از مثالب النواصب ابن شهر آشوب سرّوی^۱. این نامه در هر دو کتاب - دلائل الامامه و مثالب النواصب - نقل می‌شود. مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار می‌فرماید: در مکه مکرمه کسی اجازه نقل این روایت را به من داد^۲ - نه اسم آن کس را می‌گویند و نه

۱. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۴.

در سفارش [و نام‌های] فلانی به معاویه آمده است که:

پس به فاطمه گفتم: اگر [علی از خانه] خارج نشود، هیزم زیادی می‌آورم و این خانه را آتش می‌زنم و هرکس را در آن است، بیرون خواهم آورد؛ مگر این که علی بیعت را بپذیرد.

و به خالد گفتم: این افرادمان را بفرست تا هیزم فراوانی جمع کنند و آتش [نیز] بیاور. وقتی [خالد] آمد، گفتم:

ای فاطمه! من، آتش را روشن خواهم کرد.

پس [فاطمه] گفت: [آتش] بر تو باد ای دشمن خدا و دشمن رسولش و دشمن امیرالمؤمنین!

پس با دستم به تیرک عمودی درب کوفتم که آن را باز کنم، [تا خود و] همراهانم، وارد خانه شویم. پس او با دستش به درب، ضربه زد تا مانع از باز کردن درب شود. پس [باز کردنِ درب] برایم سخت شد و با شلاق به دستش زدم و با پا به درب لگد زدم و این در حالی بود که شکمش را به درب چسبانده بود. [در این موقع] شنیدیم که فریادی عمیق کشید و گفت: ای پدر جان! با [فرزند] محبوب و دختر تو این چنین می‌کنند. آه، فضا! مرا دریاب که جنینم کشته شد.

و شنیدم [و متوجه شدیم] که درد زایمان او را گرفته، در حالی که پشت به دیوار چسبانده بود. پس درب را هل دادم و وارد شدم و او با چهره‌ای که نورش چشمم را می‌زد، به سمت من آمد و من، - از روی پارچه و روسری‌ای که به سر داشت - به صورتش چنان سیلی زدم که در نتیجه، گوشواره‌اش پاره شد و بر زمین افتاد...

۲. ر.ک: دانشنامه شهادت حضرت زهرا، ج ۲، ص ۳۹-۴۵.

تاریخ آن را-؛ اما می‌فرماید: اجازه نقل این روایت را یکی از بزرگان در مکه به من داد.

روایت مفصل است که فقط یک قسمت از آن را نقل می‌کنم و شما ببینید و داوری کنید، آیا می‌توان با کسانی که با آنان چنین رفتاری را کرده‌اند سازش داشت و نام خود را شیعه گذاشت؟! پس از آن ماجرای که می‌آیند درب خانه فاطمه زهرا در صدر اسلام، خیر می‌رسد به فرزند عمر - عبدالله بن عمر - که امام حسین علیه السلام کشته شده‌اند، با سر و صدا و تو سر زدن و گریه می‌رود به شام و می‌گوید: ای یزید! آیا پسر پیامبر را کشتی؟ این چه کاری است؟! و به هر حال به یزید اعتراض می‌کند.

یزید می‌گوید: صبر کن. نامه پدرش را می‌گذارد جلوی عبدالله ابن عمر و می‌گوید این نامه پدرت است. بهتر است ابتداءً متن عربی نامه را نقل نموده و آن‌گاه به ترجمه آن پردازم. اینک متن نامه:

فأتيت داره مستيشراً لإخراجه منها، فقالت الأمة - فضة -
و قد قلت لها قولي لعلي: يخرج إلى بيعة أبي بكر فقد اجتمع
عليه المسلمون.

فقالت - إن أمير المؤمنين عليه السلام مشغول،
فقلت: خلي عنك هذا و قولي له يخرج و إلا دخلنا عليه و
أخرجناه كرهاً.

فخرجت فاطمة فوقفت من وراء الباب، فقالت: أيها

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۰، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

الضالون المكذبون! ماذا تقولون؟ و أي شيء تريدون؟

فقلت: يا فاطمة!

فقال فاطمة: ما تشاء يا عمر؟!

فقلت: ما بال ابن عمك قد أوردك للجواب و جلس من وراء الحجاب؟

فقلت لي: طغيانك - يا شقي! - أخرجني و ألزمك الحجّة، و كلّ ضالّ غويّ.

فقلت: دعي عنك الأباطيل و أساطير النساء و قولي لعليّ يخرج.

فقلت: لا حبّ و لا كرامة، أبحزب الشيطان تخوّفني يا عمر؟! و كان حزب الشيطان ضعيفاً.

فقلت: «إن لم يخرج جئت بالحطب الجزل و أضرمتها ناراً على أهل هذا البيت و أحرق من فيه، أو يقاد عليّ إلى البيعة»، و أخذت سوط قنفذ فضربت و قلت لخالد بن الوليد: أنت و رجالنا هلمّوا في جمع الحطب، فقلت: إنّي مضرّتها.

فقلت: يا عدوّ الله و عدوّ رسوله و عدوّ أمير المؤمنين!

فضربت فاطمة يديها من الباب تمنعني من فتحه، فرمته فتصعّب عليّ فضربت كفيها بالسوط فألمّها، فسمعت لها زفيراً و بكاءً، فكذت أن ألين و أنقلب عن الباب فذكرت أحقاد عليّ و ولوعه في دماء صنّاديد العرب، و كيد محمّد و سحره، فركلت الباب و قد ألصقت أحشاءها بالباب

تترسه، و سمعتها و قد صرخت صرخةً حسبتها قد جعلت أعلى المدينة أسفلها.
 وقالت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وإبتك، آه يا فضة! إليك فخذيني فقد والله قُتل ما في أحشائي من حمل.
 وسمعتها مُخَضُّصٌ وهي مستندة إلى الجدار، فدفعت الباب و دخلت فأقبلت إليّ بوجه أغشى بصري، فصفقت صفقة على خديها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها و تناثرت إلى الأرض، و خرج عليّ، فلما أحسست به أسرع إلى خارج الدار و قلت لخالد و قنفذ و من معها: نجوت من أمر عظيم.

و این هم ترجمه متن آن نامه ۱:

... به خانه‌ی علی علیه السلام رفتم با مشورت قبلی که (با قوم) در مورد اخراج او از خانه کرده بودم. فضّه (کنیز خانه‌ی علی علیه السلام) بیرون آمد، به او گفتم: به علی بگو بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند؛ زیرا همه‌ی مسلمین با او بیعت کرده‌اند.

فضّه گفت: امیرمؤمنان علیه السلام مشغول (جمع‌آوری قرآن) است، گفتم: این حرف‌ها را کنار بگذار، به علی علیه السلام بگو بیرون بیاید، و گرنه ما وارد خانه می‌شویم، و او را به اجبار، بیرون می‌آوریم. در این هنگام فاطمه علیها السلام بیرون آمد و پشت در ایستاد و گفت: «ای گمراهان دروغگو! چه می‌گویید؟، و از ما چه می‌خواهید؟!»
 گفتم: ای فاطمه!

۱. ر.ک: رنجها و فریادهای فاطمه، صص ۱۴۸-۱۵۰ و سقیفه، صص ۱۰۰-۱۰۳.

گفت: چه می‌خواهی ای عمر!
گفتم: چرا پسرعمویت تو را برای جواب، به اینجا فرستاده و خودش در پشت پرده‌های حجاب نشسته است؟!
فاطمه علیها السلام به من گفت: «طغیان و تعدی تو بود که مرا از خانه بیرون آورد و حجّت را بر تو تمام کرد و همچنین حجّت را بر هر گمراه منحرف، کامل نمود.»
گفتم: این حرف‌های بیهوده و زنانه را کنار بگذار و به علی علیه السلام بگو از خانه بیرون آید.
گفت: «دوستی و کرامت، لایق تو نیست. آیا مرا از حزب شیطان می‌ترسانی؟ ای عمر! بدان که حزب شیطان ضعیف و ناتوان است.»
گفتم: اگر علی علیه السلام از خانه بیرون نیاید، هیزم فراوانی به اینجا بیاورم، و آتشی برافروزم و خانه و اهلس را بسوزانم، و یا اینکه علی علیه السلام را برای بیعت به سوی مسجد می‌کشانم. آنگاه تازیانه قنقد را گرفتم و فاطمه علیها السلام را با آن زدم، و به خالد بن ولید گفتم: تو و مردان دیگر هیزم بیاورید، و به فاطمه علیها السلام گفتم: خانه را به آتش می‌کشم.
گفت: ای دشمن خدا و ای دشمن رسول خدا و ای دشمن امیرمؤمنان! و هماندم دو دستش را از در بیرون آورد که مرا از ورود به خانه بازدارد، من او را دور نموده و با شدّت در را فشار دادم، و با تازیانه‌ام بر دست‌های او زدم، تا در را رها کند. از شدّت درد تازیانه، ناله کرد و گریست. گریه و ناله‌اش آنچنان جانسوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آنجا منصرف شوم و برگردم؛ ولی به یاد کینه‌های علی علیه السلام و حرص او در ریختن خون بزرگان و شجاعان (مشرک) قریش و عرب افتادم و به یاد سحر و کید محمد افتادم، پس وقتی لگد زدم به فاطمه، احشای فاطمه به در چسبید. با پای خودم لگد بر در زدم؛ ولی او همچنان در را محکم نگه داشته بود که باز نشود. وقتی که لگد بر در زدم احشای فاطمه به در چسبید و صدای ناله‌ی فاطمه را شنیدم، که گمان کردم این ناله، مدینه را زیرورو نمود. در آن حال،

فاطمه عليها السلام می‌گفت:

«ای پدرجان! ای رسول خدا! با حبیبه و دختر تو چنین رفتار می‌شود. آه! ای فضه! بیا و مرا دریاب، که سوگند به خدا، فرزندم که در رحم من بود کشته شد!»

من دریافتم که فاطمه عليها السلام بر اثر درد شدید مخاض، به دیوار (= پشت در) تکیه داده است. در خانه را با شدت فشار دادم، در باز شد. وقتی که وارد خانه شدم فاطمه عليها السلام با همان حال، روبروی من ایستاد؛ ولی شدت خشم من، مرا به‌گونه‌ای کرده بود که گویی پرده‌ای در برابر چشمم افتاده است. چنان سیلی از روی روپوش، به صورت نورانی فاطمه عليها السلام زدیم که گوشواره فاطمه در گوشش شکسته شد و به روی زمین افتاد.^۱

۱. این نامه مفصل است و ادامه دارد. ر.ک: رنج‌ها و فریادهای فاطمه [= ترجمه بیت الأحران، اثر شیخ عباس قمی]، ص ۱۴۸-۱۵۰.

گفتار دوم^۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم
محمد و آل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على
أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين.

اما بعد: قال الله تعالى في كتابه الشريف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۲.

خواهران و برادران گرامی خبر دارند چند روزی است که
کشیش یک کلیسای پنجاه شصت نفری در ایالت کالیفرنیاى آمریکا
تعیین روز شنبه را برای آتش زدن قرآن کریم - کتاب آسمانی -
درخواست کرده است؛ اگرچه در تمام دنیا این درخواست با
محکومیت روبرو شده است و دول و شخصیت‌های مختلف، و حتی
دیگر ادیان هم این کار را محکوم کرده‌اند؛ اما این، درخواستی است از
یک مجنون که در سالگرد واقعه یازدهم سپتامبر تقاضا شده است. اگر
جلوی این کار گرفته بشود - که ان شاء الله گرفته خواهد شد - چه

۱. این سخنرانی در شب هجدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۴۳۱، در جمع هزاران
نفر از قاریان دعای ابوحمزه ایراد شده است.

۲. سوره احزاب، آیه ۵۷.

بهرتر، و اگر - خدای ناکرده - یک چنین واقعه‌ای اتفاق بیفتد آن کسانی که این کار را انجام بدهند و آن کسانی هم که راضی به این کار بوده باشند به آن چنان عذابی مبتلا خواهند شد که بدون تردید سالیان درازی در یاد آنان خواهد ماند. واضح است در چنین شرایطی که کتاب آسمانی ما مسلمین مورد هجوم قرار گرفته است، شایسته است که همه مسلمین دست در دست هم و متحد باشند. شایسته است که همه شانه به شانه‌ی هم با همدیگر حرکت کنیم. می‌دانیم که طبق دستورات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به من و شما شیعیان یاد داده‌اند که: اگر کسی جایی وظیفه‌اش تقیه باشد می‌بایست تقیه کند و ترک تقیه مثل ترک نماز است؛^۱ یعنی به همان‌گونه که نماز واجب است، تقیه هم واجب است.

در روایات باب تقیه وارد شده است که: کسی آمد خدمتِ امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام، و عرض کرد: یا بن رسول الله! در مسجد جدتان - مسجد النبی - کسی دشمنانتان را یاد کرده و علناً نام آنان را برده و لعنت کرده است.

امام علیه‌السلام فرمود: لَعَنَهُ اللهُ؛^۲ خدا گوینده را لعنت کند.

مسجد النبی است و در آنجا عامه و اکثریت مسلمین، اهل سنت هستند و او علناً لعن کرده و امام هم فرموده: لَعَنَهُ اللهُ. چرا؟ زیرا ترک تقیه کرده است. نباید در مسجد النبی که عامه مردم اهل سنت هستند،

۱. ر.ک: اعتقادات، صص ۳۴۳ و ۳۴۴.

امام صادق علیه‌السلام: لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَةِ كَتَارِكَ الصَّلَاةِ لَكُنْتُ صَادِقًا.

۲. همان، ص ۳۴۳.

این کار را علناً و آشکارا انجام می‌داد.

باز در روایتی - که شیخ آن را در کتاب الغیبه^۱ خود نقل می‌کند-، آمده است که به شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی - سومین نایب خاص حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام - خبر دادند که نگهبان و دربان درب ورودی اول، معاویه را لعن و نفرین می‌کند. شهر بغداد شهری است که شیعه دارد و این شیخ ابوالقاسم حسین بن روح هم در بغداد است و لکن شیعه در اقلیت است. دربان در این چنین اوضاعی، معاویه را لعنت کرده است. شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی آن دربان را اخراج می‌کند و کسانی را هم که سفارش دربان را می‌کنند نمی‌پذیرد و رد می‌کند و می‌گوید ما این دربان را نمی‌خواهیم. نزد خلیفه عباسی از شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی^۲ اعلی الله مقامه الشریف سعایت کردند که شیخ در کتاب خود خلفاء را لعن کرده است. کتاب مصباح المتجهد^۳ را بردند و عبارت «اللهم العن أولاً ثم العن الثاني و الثالث و الرابع، اللهم العن یزید خامساً» را در زیارت عاشورا به خلیفه نشان دادند و خلیفه هم شیخ طوسی را که در بغداد در مرکز خلافت عباسی است احضار کرد و گفت: به ما خبر رسیده است که تو خلفاء را لعن کرده‌ای!!
گفت: نه.

۱. ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۳۷، و ترجمه فارسی الغیبه (= کتاب غیبت)، ص ۶۷۰،

۳۴۸/۵۶.

۲. متوفای ۴۶۰ ق.

۳. ر.ک: مصباح المتجهد، ص ۵۷۱.

گفتند: کتابش را باز کنید. اول و دوم و سوم و چهارم، همه را در زیارت عاشورا لعن کرده‌ای!!
گفت: نه، آنان را لعن نکرده‌ام بلکه مراد از اولی قایل است که هابیل را کشته است، و مراد از دومی همانی است که ناقه صالح را پی کرده است، و مراد از سوم قاتل یحیی بن زکریا، و مراد از چهارمی عبدالرحمن بن ملجم مرادی - لعنة الله عليه - قاتل امیرالمؤمنین است. مراد این چهار تا هستند.

خلیفه گفت: مراد اینان هستند؟

گفت: آری.

گفت: خوب بروید.

خطر از شیخ و از طایفه تشیع برداشته شد. اما همه اینها در مقام تقیه است. در این شهر که شهر ولایت است و در این جمع که جمع شیعیان امیرالمؤمنین است، کسی نگوید و بعداً هم چاپ نکند که امام صادق علیه السلام کسی را که در مسجد النبی لعن کرده بود، لعنت کردند. روایتش را شیخ صدوق در کتاب خود به نام اعتقادات ذکر کرده است. ۱. به آن آقا که آن را گفت و چاپش هم کرد و در اختیار مردم گذاشت، می‌گویم اقلاً می‌خواستی باب روایت را هم بنویسی که این روایت در باب تقیه است. جایی که تقیه باشد، کسی منکر نیست که ترک تقیه، مانند ترک نماز است. باید تقیه کرد و واجب است تقیه کرد؛ اما این نمی‌شود که شما عقاید و اعتقادات مردم را نسبت به ائمه معصومین، نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام

سست کنید. نمی‌شود که از مردم بخواهید که بغض و کینه دشمنان اهل بیت را نداشته باشند. پارسال اینجا گفتم، و برایم گفتند که برخی رنگ رخسارشان پریده است. برخی‌ها خود را اولاد علی علیه السلام می‌دانند؛ اما نام دیگران که برده می‌شود صورتشان قرمز می‌شود. این چه اولاد علی است؟! که وقتی نام دیگری برده می‌شود و بر علیه دیگری حرف زده می‌شود صورتش قرمز می‌شود. مگر می‌شود کسی شیعه اهل بیت باشد و بگوید ظالمین به امیرالمؤمنین و غاصبین حق امیرالمؤمنین را رها کنید و دیگر [این چیزها] گذشته است. مقام تقیه منکری ندارد و تردیدی هم در آن راه ندارد؛ اما مقام تقیه را، شیعیان علی! - شاید شب آخر ماه رمضان باشد که در دل سحر دارم برایتان می‌گویم - یادتان نرود. من گفتم و رفتم. آن جایی که جای تقیه است به اشتباه به عنوان اعتقاد اصلی به خورد شما ندهند. اگر امام صادق علیه السلام لعن خلفاء را لعن کرده‌اند، به خاطر ترک تقیه در مسجد النبی بوده است نه این که بیایند بگویند اصلاً باید لعن حذف شود و یا این که باید در موردش تجدیدنظر بشود. اصلاً زیارت عاشورا را بردارید و یا لا اقل قسمت لعن زیارت عاشورا را بردارید. اصلاً چطور است مفاتیح الجنان را از نو بنویسیم؟!

مراقب باشید. اینجا اصفهان است. شهر ولایت است. اینجا دمشق و بیروت نیست. اشتباه نکنند. کجایند؟ مراقب حرف‌هایشان باشند. به امام صادق علیه السلام گفتند: آقا فلانی ولایت شما را دارد؛ اما در برائت از دشمنان شما ضعیف است. ولایت دارد و علی علیه السلام را هم قبول دارد و شما را هم قبول دارد؛ اما از دشمنان شما برائت نمی‌جوید.

امام فرمود: هیئات کذب من ادعی ولایتنا و لم یتبرأ من عدونا. ۱. دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت ما را می‌کند و از دشمن ما براءت نمی‌جوید. این فرد در ادعای خودش کاذب است.

شیخ صدوق در عیون أخبار الرضا ۲ حدیث اسلام محض و ناب را از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می‌کند. مأمون خلیفه عباسی وقت از امام رضا علیه السلام تقاضا می‌کند تا اسلام محض و ناب را در رساله‌ای برایش بنویسند و حضرت نیز دست به قلم می‌شوند و اسلام تمام عیار و ناب را برای او معرفی می‌نمایند؛ همان اسلام ناب محمدی که مرحوم حضرت امام خمینی علیه السلام می‌فرمود. به هر حال امام رضا علیه السلام در ضمن شناساندن این چنین اسلامی مرقوم می‌فرماید: یکی از واجبات اسلام عبارت است از بیزاری جستن از اهل استیسار و براءت جستن از ابوموسی اشعری.

مرحوم مجلسی ۳ اهل استیسار را چنین معنی می‌کند: کسانی که بدون استحقاق، غصب خلافت کردند.

۱. ر.ک: مستطرفات السرائر، ص ۱۹ (ص ۱۴۹، ج ۲، طبع جدید).
قيل للصادق علیه السلام: إن فلاناً یوالیکم إلا أنه یضعف عن البرأة من عدوکم؟ قال علیه السلام: هیئات کذب من ادعی محبتنا و لم یتبرأ من عدونا.
۲. ر.ک: عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۰، باب ۳۵، ح ۱.
وفي ما كتبه الرضا علیه السلام للمأمون في محض الاسلام و شرائع الدين: و البرأة من الذين ظلموا آل محمد علیهم السلام و هموا بإخراجهم و سنوا ظلمهم و غیروا سنة نبیهم... و البرأة من أهل الاستیسار و من أبي موسی الأشعري...
۳. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۶۰. قال المجلسي: الاستیسار: أي الاستبداد بالخلافة من غیر إستحقاق. و إنَّما أجمل ذلك تقیة.

این گونه تعبیر از امام علیه السلام به جهت تقیه بوده است؛ یعنی از اینان باید برائت بجویی. واجب است برائت جستن از اینان. آن وقت می گوید که، کاری نداشته باشید. بله ما که با اهل سنت دعوا نداریم؛ اما در برابر یک کسان دیگری وظیفه برائت جستن داریم. چرا وقتی که نام اولی و دومی می آید رنگ روی... می پرد؟! چون [مبادا] یک وقت کسی به آنها حرفی نزد؟!!

امام صادق علیه السلام می فرماید: نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَ صِغَارَنَا... ما بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را امر می کنیم تا از آن دو تن برائت جویند.^۱ این مذهب تشیع است؛ مبادا چیز دیگری به خورد شما بدهند.

از زید بن علی بن الحسین - زید شهید، فرزند امام سجاد علیه السلام که تیر به پیشانی اش زدند - رسیده است که [از او پرسیدند] چه کسی به تو تیر زد؟

فرمود: آن دو تن مرا کشتند و تیر زدند.^۲

کجای کارید؟ به کجا دارید می روید؟! مراقب باشید و حواستان جمع باشد که من و شما را جایی نبرند که مرضی امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام نیست.

۱. ر.ک: رجال الکشی، ص ۲۰۷؛ صفات الشیعة، ص ۱۷۸.

قال الصادق علیه السلام: ... نحن معاشر بني هاشم نأمر كبارنا و صغارنا بسبها و البراة منها....

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۶۴.

و سئل زید بن علی بن الحسین علیه السلام - و قد أصابه سهم في جبينه - : من رماك به؟ ... قال: همارمياي ... هما قتلاني....

کافی شریف را قبول دارید یا قبول ندارید؟ مرحوم آیت الله خوبی از قول استادشان مرحوم آیه الله العظمی نایینی نقل می کنند که: سمعتُ شيخنا الأستاذ، الشيخ محمد حسين النائيني رحمته في مجلس بحثه يقول: «إنَّ المناقشة في اسناد روايات الكافي حرفة العاجز»^۱؛ از استاد خود، شیخ محمد حسین نائینی شنیدم که در مجلس بحثش می فرمود: مناقشه کردن در اسناد روایات کافی حرفه‌ی فرد عاجز است. و سند روایت نزد ما معتبر است. کسی به نام عبدالرحمان بن ابی عبدالله^۲ می آید نزد امام صادق علیه السلام و می گوید: یا بن رسول الله! من اهل توحیدم و خدا را به وحدت قبول دارم و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم قبول

۱. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۹۹، چاپ اول.

۲. ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۱۰۲ (ج ۱۵، ص ۲۵۱، ح ۷۴ از چاپ جدید).

روایت چنین است:

الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، قال:

قلتُ لأبي عبد الله عليه السلام: إنَّ الله - عزَّ ذكره - منَّ علينا بأنَّ عرفنا توحيدَه، ثمَّ منَّ علينا بأنَّ أقررنا بمحمد صلى الله عليه وآله بالرسالة، ثمَّ اختصنا بحكم أهل البيت نتولَّكم، و نتبرأ من عدوكم، و إنَّما نريد بذلك خلاص أنفسنا من النَّار، قال: ورققتُ فبكيتُ.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: «سلني، فوالله لا تسألني عن شيء إلا أخبرتك به» -

قال: فقال له عبد الملك بن أعين: ما سمعته قالها لمخلوق قبلك - .

قال: قلتُ: خبرني عن الرّجلين.

قال: «ظلمنا حقنا في كتاب الله صلى الله عليه وآله، و منعا فاطمة - صلوات الله عليها -

ميراثها من أبيها، و جرى ظلمها إلي اليوم» قال - و أشار إلى خلفه - : «و نبذا

كتاب الله وراء ظهورهما».

دارم. ولایت شما اهل بیت علیهم السلام را هم قبول دارم و از دشمنان شما هم برائت می‌جویم و اراده‌ام از این برائت جستن از دشمنان شما، نجات یافتن از آتش دوزخ است و سپس اشک او جاری می‌شود و گریه می‌کند.

حضرت اباعبدالله به او فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس تا جوابت را بدهم.

گفت: مرا از این دو مرد خبر بده.

فرمود: به حق ما که در کتاب خدا بود ظلم کردند و حق ما را زیر پا نهادند و فاطمه علیها السلام را از میراث پدری‌اش منع کردند و تا امروز ستم آنان ادامه دارد و کتاب خدا را پشت سر انداختند و بدان کتاب نیز اعتنائی نکردند.

باز در روایت دیگر وارد شده است که: کمیت شاعر به خدمت حضرت ابی‌جعفر علیه السلام می‌رسد و شعری می‌خواند و حضرت او را تأیید می‌فرماید و دعا می‌نماید و سپس از امام می‌خواهد که مرا از آن دو خبر بده که تکلیف ما با اینان چیست؟

می‌فرماید: [ای] کمیت! هیچ خونی ریخته نشد و هیچ مالی را به حرام از کسی نگرفتند و غصب نکردند و هیچ سنگی از سنگی برداشته نشد - مرحوم مجلسی می‌فرماید: مراد این است که بدعت نهادند و اشیاء را جابجا کردند و در غیر موضعش وضع کردند - مگر این که بر عهده‌ی این دو تا است.^۱

۱. رک: کافی ج ۱۵، ص ۲۵۲، ح ۷۵ و رجال الکشی، ص ۲۰۶، ح ۳۶۳، از داوود بن نعمان.

روایت چنین است:

وهذا الإسناد، عن أبان، عن عقبة بن بشير الأسدي، عن الكميت بن زيد
الأسدي، قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السلام، فقال: «والله يا كميت! لو كان عندنا مال
لأعطيناك منه، ولكن لك ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لحسان بن ثابت: لن يزال
معك روح القدس ما ذبيت عنا».

قال: قلت: خبّرني عن الرّجلين.

قال: فأخذ الوسادة، فكسرها في صدره، ثم قال: «والله يا كميت! ما أهرق
محمجة من دم، و لا أخذ مال من غير حلّه، و لا قلب حجر عن حجر إلا
ذاك في أعناقهما».

ر. ك: الكافي، ج ١٥، ص ٧٤٢-٧٤٤.

١- محمد بن أحمد القميّ، عن عمّه عبدالله بن الصّلت، عن يونس بن
عبدالرحمن، عن عبدالله بن سنان، عن حسين الجمّال:

عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى: ﴿رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضْلَلْنَا مِنْ أَلْحِنِ
وَالْإِنْسِ جَعَلَهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ [سوره فصلت، آیه ٢٩]
قال: «هما» ثم قال: «وكان فلان شيطاناً».

٢- عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى: ﴿رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضْلَلْنَا مِنْ
أَلْحِنِ وَالْإِنْسِ جَعَلَهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ قال: «يا سورة، هما والله
هما» ثلاثاً، «والله يا سورة، إنّنا لخزان علم الله في السماء، وإنّا لخزان علم الله في
الأرض».

٣- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن
سليمان الجعفريّ، قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول في قول الله تبارك وتعالى: ﴿إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى
مِنَ الْقَوْلِ﴾ [سوره نساء، آیه ١٠٨] قال: «يعني فلاناً وفلاناً وأباعبيدة بن
الجراح».

حال شاید شما بگویید که اینها همه روایت است که برای ما خواندی و روایت هم عقیده نمی‌شود. [بگو] عقیده شیعه چیست؟ عقیده شیعه این است که برایت می‌گویم. این کتابی که در دست من است، کتاب اعتقادات شیخ صدوق است. او در سال ۳۸۱ قمری - حدود هزار سال پیش - از دنیا رفته است. در این کتاب بابی دارد به نام باب اعتقاد نسبت به ظالمین. ۱ می‌دانی که شیخ مفید هم کتاب «تصحیح الاعتقاد» را دارد؛ یعنی هر جا که در عقیده‌ای با شیخ صدوق مخالف است، در آن کتاب تصحیح الاعتقاد ذکر می‌کند؛ اما شیخ مفید به این باب [=باب اعتقاد نسبت به ظالمین] که می‌رسد، شیخ مفید، هیچ تعلیقه‌ای ندارد و می‌گذرد؛ یعنی تمامش مورد قبول شیخ مفید هم واقع شده است. آنجا چه می‌گوید؟ فقط یک کلمه‌اش را برایتان می‌خوانم، می‌فرماید: و اعتقاد ما در برائت این است که: برائت جستن از آن بت‌های چهارگانه، و از خلفا و معاویه و چهار خانم - که دو تن از آنان یدک می‌کشند نام همسری پیامبر را، و از هند جگرخوار - مادر معاویه - ، و ام‌الحکم - عمه‌ی معاویه - و از همه پیروان اینان واجب است و باید برائت بجوییم و آنان بدترین مردم هستند. ۲

۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن محمد بن إسماعيل وغيره عن منصور بن يونس، عن ابن أذينة، عن عبد الله بن النجاشي، قال:
سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ [سوره نساء، آیه ۶۴]:
«يعني والله فلاناً وفلاناً».

۱. ر.ک: اعتقادات، ص ۳۲۶-۳۴۲.

۲. ر.ک: اعتقادات، صص ۳۴۰ و ۳۴۱. متن عبارت شیخ صدوق چنین است:

آقایی که فکر می‌کنی ولایت بی‌برائت تمام و کافی است؛ شیخ صدوق می‌فرماید: **وَلَا يَتَمَّ الاقرار بالله وبرسوله و بالائمة إلا بالبراءة من أعدائهم**؛^۱ یعنی اقرار به خدا و پیامبر خدا و ائمه تمام نیست، مگر این که از دشمنانشان برائت بجویی. تا از دشمنانشان برائت نجویی اعتقاد به خدا و پیامبر و امامت، درست نیست. من نمی‌گویم؛ بلکه دارم اعتقادات صدوق را برایتان می‌خوانم.

در ادامه می‌فرماید: اگر کسی در مورد اینان به غیر از آنچه که ما گفتیم عقیده داشته باشد گمان نکند که بهره‌ای از دین خدا دارد.^۲ بهره‌ای از دین خدا ندارد. ما گفتیم و رفتیم.

ای آنانی که هرگاه نام دیگران برده می‌شود عصبانی می‌شوید، من نمی‌دانم فردای قیامت جواب فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را چگونه خواهید داد؟! چگونه می‌خواهند پاسخ بدهند؟! ما آن امامی را قبول داریم - منظورم مرحوم آیت‌الله العظمی امام خمینی علیه السلام است - که در کتاب کشف الأسرار خود، ببینید نسبت به آقایانی که نامشان را نیاوردم و همه را به کنایه یاد کردم. چه می‌فرمایند؟! - که ظلمشان را، و برائت خودشان را از ایشان ثابت می‌کنند. ما آن مرحوم امامی را قبول داریم که وقتی در بیستم جمادی الثانی روز ولادت حضرت زهرا علیها السلام یک

وإعتقادنا في البرائة انها واجبة من الأوثان الأربعة و من الإناث الأربع و من جميع أشياعهم و أتباعهم و أنهم شرّ خلق الله.

۱. ر.ک: همان، ص ۳۴۱.

۲. ر.ک: اعتقادات، ص ۳۴۲. فرموده است:

وَمَنْ إعتقد فيهم غير ما ذكرناه فليس عندنا من دين الله على شيء.

زَنکی جسارتی درباره‌ی حضرت فاطمه علیها السلام کرد و به صورت زنده هم پخش شد، خون ایشان نسبت به این اسائهی ادب به فاطمه زهرا علیها السلام به جوش آمد و فرمودند: اگر آن زن پیدا بشود مهدور الدم است؛ چون به فاطمه زهرا علیها السلام جسارت کرده است. این امام خمینی بوده است.

حالا یک عده سینه‌چاکانی که معلوم نیست کجا بوده‌اند و نمی‌خواهم بگویم که تا جنگ داشت تمام می‌شد، تسییح در دستشان گرفته بودند و چه می‌گفتند؛ زیرا شأن این مجلس نیست. حالا همانان می‌گویند شیعه رها کن. نه، تشییع با این ملت است و آن را رها نخواهد کرد. برائت از دشمنان فاطمه‌ی زهرا در خون و رگ و ریشه آنان نهفته است؛ ولی تقیه واجیشان را هم انجام می‌دهند و گیری هم ندارند. عرض تمام شد.

شب آخر است و شاید آخرین مجلس هم باشد؛ اگرچه فردا در هیچ یک از دول عربی عید اعلام نشده است و محتمل است که شب آخر باشد و در این شب آخر هم، آقایان! دست از فاطمه علیها السلام بردارید. گولتان نزنند. ما زهرا را به هیچ چیز نمی‌دهیم. اگر کسی فاطمه‌ی زهرا را با شیئی عوض کند خودش مسئول است. ما فاطمه را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم. اگر در مورد آن کسانی که به فاطمه زهرا ظلم کردند غیرت داشته باشید، دیگر نمی‌توانید ساکت باشید. نمی‌توانی هم زهرا را و هم آنان را با هم داشته باشی و هیچ چیزی نگوئی. نمی‌شود که! سکه دو رو دارد. بس است. من اگر گفتنی بود گفتم، شما خود دانید. فقط هرچه گفتم روایت بود. چهار نفر وارد قبر امیرالمؤمنین شدند و خارج شدند؛ سه پسر و یکی هم پسر برادر امیرالمؤمنین؛ یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و محمد حنفیه و

عبدالله بن جعفر طیار - پسربرادر و داماد امیرالمؤمنین شوهر عقیده‌ی بنی‌هاشم - . این چهار نفر جسد را درون قبر گذاشتند. آنانی که اهل اشک و بکاء و روضه هستند گرفتند که بنده چه می‌خواهم بگویم. اما در دفن فاطمه زهرا، ای فاطمی‌ها! ای علوی‌ها! ای شیعیان امیرالمؤمنین!

وقتی که آقا امیرالمؤمنین می‌خواستند فاطمه‌ی من و شما را داخل در قبر بگذارند، بچه‌های فاطمه تماشا می‌کردند؛ ولی این بچه‌ها کوچکند. امام حسن هفت ساله، امام حسین شش ساله، زینب کبری و ام‌کلثوم هرکدام چهار ساله و سه ساله. بچه‌ها طفلند. آقا امیرالمؤمنین نگاه کردند چه کنم؟ خدایا! جسد را کفن کردند و حالا می‌خواهند داخل قبر بگذارند؛ آقا بالای قبر قرار می‌گیرند. چه کسی این جسد را داخل قبر از علی بگیرد؟ مظلومیت امیرالمؤمنین را ببین. اگر آقا تشریف ببرند داخل قبر، چه کسی این جسد را به آقا بدهد؟ خود امیرالمؤمنین که در آن جنگ‌ها هیچ وقت ناامید نشدند، متحیر نماندند. شاید در این لحظه، علی هم متحیر ماند. خدایا! چه کنم؟ الآن چگونه زهرا را به خاک بسپارم؟ در روایت داریم آن هنگامی که کالبد را بلند کردند، خود امیرالمؤمنین می‌فرماید: خودم دیدم دو دست مانند دستان رسول خدا بالا آمد و جسد فاطمه را از من تحویل گرفت. بعد، از خود فرمایش امیرالمؤمنین معلوم می‌شود که فرمودند: **قَدْ اسْتُرِجِعَتْ الْوَدِيعَةُ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ وَأُخْلِصَتِ الزَّهْرَاءُ**. خطاب به رسول خدا سلام می‌دهند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَنِّي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ**

زائرتك و البائتة في الثرى ببقعتك و المختار الله لها سرعة اللحاق بك. ۱
 سلام بر شما ای رسول خدا! و سلام از طرف دختری که اکنون در
 جوار تو آرمیده است. ودیعه از من گرفته شد و امانت از من سلب شد،
 و زهرا از من گرفته شد، اما من از قول شما می‌خواهم بگویم یا
 امیرالمؤمنین! این امانت پهلویش شکسته نبود. بازویش ورم کرده و
 شکسته نبود. صورتش نیلگون نبود...

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰، ح ۴، باب مولد الزهراء فاطمة عليها السلام، (ج ۱، ص ۴۵۸)، و
 مانند آن در نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۳.

گفتار سوم^۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم
محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على
أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين.

سوم ماه جمادى الثانى سالروز شهادت سيده نساء العالمين،
حبيبة المصطفى و قرينة المرتضى، فاطمة الزهراء عليها السلام است.

این مجلس در پنجمین سالگرد ارتحال مرحوم آیت الله حاج آقا
موسوی علیه السلام و به نام و یاد مادرشان فاطمه زهرا عليها السلام منعقد شده
است. بنده بیمار بودم و همچنین در سفر؛ اما به جهت استشفاء در این
محفل و مجلس و بیت شریف حاضر شدم که إن شاء الله هم چنین
خواهد شد و هرکس هم که در این مجلس حاجتی دارد حاجتش را
در این خانه خواهد گرفت و بیرون خواهد رفت.

اما باید خدمت شما یکی دو نکته عرض کنم:

۱- خواهران و برادران گرامی! یک نکته ای را ما شیعه محکم

۱. این سخنرانی در روز سوم جمادى الأخرى سال ۱۴۳۱ در سالروز شهادت
فاطمه زهرا عليها السلام ایراد گردیده است.

گرفتیم و تاکنون هم باقی مانده است. آنچه را که ما محکم گرفتیم و بر آن پافشاری کردیم و ایستادیم و نتوانستند منکر آن بشوند، موسم اقامه‌ی سوگواری برای شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. شیعه ایستاد، عزاداری کرد، خرج کرد، هزینه کرد و اقامه‌ی مجلس نمود. نوشت، خواند، گفت؛ و دشمنان نتوانستند منکر بشوند.

از قدیم گفته‌اند دیوار حاشا و انکار بلند است. ما شیعیان نسبت به قصه‌ی غدیر سست آمدیم و عده‌ای هم به دیوار حاشا و انکار زدند و برخی گفتند اصلاً واقعه‌ی غدیر در کار نبوده و لکن ما می‌گوییم واقعه غدیر در کتاب‌هایتایان موجود است. قصه‌ی غدیر و خطبه‌ی غدیر و بعضی خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کرده‌اند؛ چون که یک عده از جهله‌ی به حسب ظاهر عالم، یا اصلش را انکار می‌کنند، و یا بعضی از فقراتش را، یا بعضی از معانی‌اش را، این یک مطلب دیگری است. واقعه غدیر را جدی نگرفتیم و پافشاری نکردیم و قصه‌ی غدیر مورد انکار یا تحریف قرار گرفت. حالا نسبت به اساس مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشریه، شیعه‌ی دوازده امامی، یک سند قطعی وجود دارد. سندی که احدی نمی‌تواند آن را انکار کند. بانو فاطمه‌ی زهرا علیها السلام. اگر پای فاطمه زهرا علیها السلام و عزاداری فاطمه‌ی زهرا علیها السلام محکم بایستید، دیتتان را مستقیم کرده‌اید و اگر دنبال یک سخنانی بروید که صداهایش را می‌شنوید. [فردی را می‌بینید که] یک عمامه بسته است و یک قبا پوشیده است و لباس روحانیت اهل سنت را به تن دارد و پشت شبکه‌های کذایی حرف می‌زند و یا می‌بینید [فردی را که] عبا و قبا‌ی من را به تن دارد و یک سلسله امور را منکر می‌شود - اموری که نمی‌خواهم بگویم و نمی‌توانم خود را کنترل کنم - و آن نانجیب بیاید

بگویند دختر پیغمبر - فاطمه‌ی زهرا - بیمار بود. ۱. ضعیف و نحیف بود و بر اثر بیماری داغ پیامبر را نمی‌توانست تحمل کند؛ لذا از دنیا رفت. بشکند دهانت. سرب و آتش باد در دهان‌هایی که این حرف‌ها را می‌زنند. دختر هجده ساله پیغمبر بیمار بود؟! دختران هجده ساله‌ی شما بر سفره عقد بنشینند. احدی بیماری دختر هجده ساله‌ی پیامبر ﷺ را پیش از ارتحال رسول الله ﷺ نقل نکرده است. هیچ‌جا نقل بیماری برای فاطمه‌ی زهرا نداریم. دختر خانم هجده ساله - همسر حضرت امیر، فرزند رسول الله، مادر حسن و حسین ﷺ - ، چه بیماری دارد؟!

بله درد و رنج‌ها و مصائب حضرت زهرا ﷺ آغاز شد؛ اما پس از ارتحال رسول خدا ﷺ. پس از شهادت رسول خدا ﷺ رنج‌ها و مصائب فاطمه زهرا ﷺ آغاز شد.

می‌گویند زهرا، بیمار از دنیا رفته است. شهادت کجا بود؟! در کتاب‌های شما حتی موجود است؛ مثلاً جوینی شافعی مذهب در کتابش فرائد السمطين^۲ روایتی را نقل می‌کند که: رسول

۱. رک: زندگانی فاطمه‌ی زهرا، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. رک: فرائد السمطين (چاپ بیروت، طبع محمودی)، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ و دانشنامه شهادت حضرت زهرا ﷺ، ج ۱، صص ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۳. اینک متن فرمایش رسول اکرم ﷺ:

وَأُمَّا أَبَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَهِيَ
بِضْعَةِ مَنِّي وَهِيَ نُورِ عَيْنِي وَهِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي وَ
هِيَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ.

متى قامت في محرابها بين يدي ربِّها ﷻ زهر نورها للملائكة السماء كما يزهر نور
الكواكب لأهل الأرض و يقول الله ﷻ لملائكته:
يا ملائكتي، انظروا إلى أمي فاطمة سيِّدة إمامي قائمةً بين يديّ ترتعد (ترعد)
فرائصها من خيفتي و قد أقبلت بقلبها على عبادتي.
اشهدكم أنّي قد آمنت شيعتها من النار.
و إنّني لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي كآتي بها و قد دخل الذلّ بيتها و
أنتهكت حرمتها و غضبت حقّها و منعت إرثها و كسر جنبها (كسرت
جنبها) و أسقطت جنبها و هي تنادي:
يا محمّده! فال تجاب و تستغيث فلا تغاث.
فلا تزال بعدي محزونة مكروبة باكية تتذكّر (فتذكر) أنطق الوحي عن (من)
بيتها مرّة و تتذكّر فراقها اخرى و تستوحش إذا جنّها الليل لفقد صوتي الذي
(التي) كانت تستمع إليه إذا تهجدت بالقرآن.
ثمّ ترى نفسها ذليلةً بعد أن كانت في أيام أبيها عزيزه.
فعند ذلك يؤنسها الله تعالي [ذكره بالملائكة] فنادتها (فيناديا) بما نادى
(نادت) به مريم بنت عمران فتقول:
يا فاطمة! إنّ الله أصطفيك و طهرك و أصطفيك على نساء العالمين.
يا فاطمة! أقتني لربك و أسجدي و أركعي مع الراكعين.
ثمّ يبتدي بها الوجع فتمرض فيبعث الله ﷻ إليها مريم بنت عمران تمرّضها و
تؤنسها في علّتها.
فتقول عند ذلك: يا ربّ إنّني قد سئمت الحياة و تبرّمت بأهل الدنيا فألحقني
بأبي؛ فيلحقها الله ﷻ بي فتكون أوّل من يلحقني من أهل بيتي.
فتقدم عليّ محزونةً مكروبةً مغمومةً مغصوبةً مقتولةً.
فأقول عند ذلك.
اللهمّ العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذلّل من أذلّها و خلّد في نارك
من ضرب جنبها (جنبها) حتّى ألقّت ولدها.

فتقول الملائكة عند ذلك آمين.

ترجمه‌ی متن فرمایش رسول اکرم ﷺ:

و اما دخترم فاطمه، پس همانا او سرور زنان همه‌ی جهانیان - از گذشتگان تا آیندگان - است و او پاره‌ای از من و نور چشم من و میوه‌ی دل من است.

او روح من است که در میان دو پهلو‌ی من جای دارد.

او حوریه‌ای در قالب بشر است.

هر وقت در محراب عبادتش در مقابل پروردگارش می‌ایستد؛ نورش برای فرشتگان آسمان درخشش دارد، همانند نور ستارگان آسمان که برای مردم زمین می‌درخشد.

در این هنگام، خدای ﷻ به فرشتگانش می‌فرماید:

ای فرشتگان من! نگاه کنید به بنده‌ی من فاطمه که سرور همه‌ی بندگان من از جنس زنان می‌باشد.

به او نگاه کنید که چگونه مابین پهلو و شانه‌هایش از خوفِ عظمت من می‌لرزد و با قلبش به عبادت من روی آورده است.

شما ملائکه را شاهد می‌گیرم که شیعیان او را از آتش دوزخ در امان داشتیم.

هرگاه او را می‌بینم، به یاد می‌آورم که بعد از من با او چه رفتاری می‌شود و همانند این است که من با او هستم و می‌نگرم که اهانت، وارد خانه‌اش شده و حرمتش هتک گردیده و حقش غصب شده و ارشش گرفته شده است. پهلویش شکسته و جنینش سقط شده است.

این در حالی است که مرا به اندوه می‌خواند.

ولی جواب داده نمی‌شود و کمک می‌خواهد ولی کسی او را یاری نمی‌دهد.

پس همواره بعد از من غصه‌دار، داغدار و گریان است.

گاهی به یاد می‌آورد که وحی از خانه‌ی او قطع شده و گاهی دوری مرا از خاطر می‌گذراند.

وقتی ظلمتِ شب همه جا را فرامی‌گیرد. از این که مانند همیشه. صدای مرا - که در نماز شب قرآن می‌خواندم - نمی‌شنود، احساس غربت و تنهایی می‌کند.

سپس می‌بیند که حرمتش شکسته شده در حالی که در زمان حیات پدرش عزیز و مورد احترام بوده است.

در این هنگام است که خداوند متعال، او را با ملائکه مأنوس می‌گرداند و ملائکه او را ندا می‌دهند، همان‌گونه که مریم را ندا دادند.

پس می‌گویند: ای فاطمه! همانا خداوند تو را برگزید و پاک و نیکو گردانید و تو را بر همه‌ی زنان جهان برتری داد.

ای فاطمه! پروردگارت را همواره عبادت کن و برای او سجده به جای آور و با رکوع‌کنندگان رکوع نما.

سپس دردهای او شروع می‌گردد و مریض می‌شود.

پس خداوند، مریم را به سوی او می‌فرستد تا از او پرستاری کند و در بیماری‌اش، با او انس گیرد.

در این هنگام است که فاطمه علیها السلام دست به دعا برمی‌دارد:

پروردگارا! از زندگی خسته شدم و از اهل دنیا ملول گشتم؛ مرا به پدرم ملحق فرما!

پس خداوند متعال، فاطمه را به من ملحق می‌نماید و او اولین فرد از اهل بیت من است که بر من وارد می‌شود.

سپس بر من وارد می‌شود در حالی که غصه‌دار و داغدار و ناراحت است.

حقّ او را به ظلم گرفته‌اند و او را به قتل رسانده‌اند.

در آن هنگام می‌گوییم:

خداوندا! لعنت کن کسی را که به فاطمه ظلم کرده است و عذاب کن کسی را که حقّ او را غصب کرده است و خوار کن کسی را که به او اهانت کرده

خدا ﷻ می‌فرماید: دخترم فاطمه در حالی بر من وارد می‌شود که غصّه‌دار و داغدار و ناراحت است.^۱
 او را کشتند.^۲ قتل بود.
 می‌گویند: شهادت کجا بود؟ زهرا بیمار بود و در بستر بیماری از دنیا رفت.
 می‌گوید: فاطمه پشت در آمده بود؛ زهرا پشت در چه کار می‌کرد؟
 می‌گویند: خانه‌های مدینه اصلاً دری نداشته است که زهرا

و حرمتش را هتک کرده است و در عذاب دوزخت جاودان کن کسی را که به پهلوی او زده و فرزندش را سقط کرده است.
 پس در این هنگام، فرشتگان آمین می‌گویند.
 ۱. رک: دانشنامه شهادت حضرت زهرا، ج ۱، ص ۹۳. اینک متن مفصل فرمایش پیامبر:
 سپس بر من وارد می‌شود در حالی که غصّه‌دار و داغدار و ناراحت است.
 حقّ او را به ظلم گرفته‌اند و او را به قتل رسانده‌اند.
 در آن هنگام می‌گویم:
 خداوندا! لعنت کن کسی را که به فاطمه ظلم کرده است و عذاب کن کسی را که حقّ او را غصب کرده است و خوار کن کسی را که به او اهانت کرده و حرمتش را هتک کرده است و در عذاب دوزخت جاودان کن کسی را که به پهلوی او زده و فرزندش را سقط کرده است.
 پس در این هنگام، فرشتگان آمین می‌گویند.
 ۲. رک: دانشنامه شهادت حضرت زهرا، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲ و ص ۹۳. دست‌هایی در کار بوده، و امروز هم در کار است تا وانمود کنند فاطمه وفات یافته، و به قتل نرسیده است!! رک: همان، صص ۳۳-۳۷.

پشت در باشد.^۱

آن چه شنیده‌ایم که در نداشته، خانه‌های مکه بوده است نه خانه‌های مدینه! خانه‌های مکه در نداشت و اولین کسی که به خانه‌اش در گذاشت معاویه ابن ابی سفیان لعنة الله علیه بود.^۲ اما خانه‌های مدینه را چه کسی گفته است که در نداشته است؟ خانه‌های مکه در نداشت. حجاج که وارد مکه می‌شدند خانه‌ها در نداشت و به هر خانه‌ای که می‌خواستند وارد بشوند آزاد بودند. خانه‌ها [ی مکه] در نداشت و حجاج در موسم حج آزاد بودند تا هرکس هر جا خواست استراحت کند و بماند. می‌توانست به عنوان زائر خدا و زائر بیت الله در هر نقطه‌ای ساکن شود.

اما می‌گویند خانه‌های مدینه در نداشت. [بدانید] در مدینه حجاجی نبود که بخواهد خانه‌ها در نداشته باشد. یک عده‌ای آمده‌اند به درب خانه، و به دنباله فاطمه هم نیامده‌اند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خانه نشسته و در به روی خود بسته است و هیچ کاری هم نکرده؛ است نه شمشیر کشیده و نه جنگ مسلحانه کرده است. فقط پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و دفن او در درب خانه را بستند و در خانه نشستند و مشغول جمع قرآن کریم شدند.

و عده‌ای آمدند و پای بر زمین کوبیدند و کسی را بر منبر پیامبر

۱. ر.ک: رنج‌های حضرت زهرا، علامه سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه: محمد سپهری، صص ۲۷۳-۲۷۷ و سقیفه، صص ۱۰۳-۱۰۸.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۲۱۲۱؛ و علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۷، ح ۱، باب ۱۳۵، صحیحته حلبی.

نشاندهند و تطمیع و تهدید کردند و کشتند و گفتند اجنه آنها را کشتند.^۱ افراد مخالف را می‌کشتند^۲ و می‌گفتند کار اجنه بوده است. با تهدید و تطمیع یک کسی را بر سر منبر پیامبر ﷺ نشاندهند و البته خودش هم جرأت نمی‌کرد بر منبر پیامبر بنشیند و حتی یک پله پایین‌تر از پیامبر می‌نشست و بر منبر هم که می‌نشست می‌گفت: **أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرٍ مِنْكُمْ**؛ یعنی: رهایم کنید، رهایم کنید؛ من از شما بهتر نیستم. باز هم به خودش که اقلأً گفت رهایم کنید. **فَانَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي**؛ یعنی: من یک شیطانی دارم که او مرا وسوسه می‌کند.^۳

پس برو به سلامت چرا نشسته‌ای؟! شیطان هم که دارد وسوسه‌ات می‌کند. اگر راست می‌گویدی که شیطانی دارد و او را وسوسه می‌کند پس این جا، جایگاه او نیست و اگر وسوسه‌ات می‌کند چرا بر جایگاه پیامبر ﷺ نشسته‌ای؟! و اگر به دروغ می‌گویدی که [شیطان] او را وسوسه می‌کند [دیگر بدتر دروغگو نمی‌تواند جانشین پیامبر ﷺ باشد. ابوبکر از قول پیامبر ﷺ گفت که: ما پیامبران هیچ درهم و

۱. ر.ک: سقیفه، ص ۹۱-۹۴.

۲. مراد سعد بن عباد است. ر.ک: سقیفه (مجموعه آثار علامه سید مرتضی عسکری)، صص ۹۱-۹۴.

۳. این کلام ابوبکر است. **أَقِيلُونِي، أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرٍ مِنْكُمْ فَانَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي**. ر.ک: حق الیقین، ص ۲۲۸ و دلائل الصدق، ج ۷، ص ۲۳؛ و تاریخ ابن جریر، ج ۲، ص ۴۴۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۲۹؛ الامامة و السياسة، ابن قتیبه، ص ۶؛ مجمع الزوائد الهیثمی، ج ۵، ص ۱۸۳؛ و کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۶.

دیناری را به ارث نمی‌گذاریم و مال و اموالی باقی نمی‌گذاریم.^۱ پیامبر کاسب و تاجر و میلیادر نیست که پس از ارتحال ثروت و زمین از خود به جای گذارد. چون هدفش در زندگی کسب مال نیست. بنابراین پس از ارتحال چیز قابل توجهی از پیامبر باقی نمی‌ماند. تا این جا که از پیامبر نقل می‌کند که ما پیامبران درهم و دیناری از خود به جای نمی‌گذاریم درست است و مشکلی هم ندارد ولی بخش بعدی - یعنی: و ماترکناه صدقه،^۲ آنچه که از ما باقی مانده است صدقه است و به مسلمین بدهید و به فقراء مسلمان بدهید - ، را احدی نگفته و از پیامبر نقل نکرده است و حتی در کتب و روایات اهل سنت هم کسی نقل نکرده است و فقط جناب خلیفه این قسمت را الحاق کرده است.^۳ بنابراین پس از ارتحال پیامبر ﷺ فدک را گرفت و غصب کرد^۴ و حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هم خطبه فدکیه را ایراد فرمود و خلافت را استیضاح فرمود. پس پیامبر، پیامبر است و فقط برای راهنمایی و ارشاد مردم آمده است نه ثروت اندوزی. تا اینجا درست است؛ اما آنچه که از ما باقی مانده است صدقه است و به فقراء مسلمین بدهید، حرف دارد.

-
۱. رک: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۰؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱۵ و ج ۸، ص ۲۸؛ و سقیفه (علامه عسکری)، ص ۱۲۱.
 ۲. رک: کتاب الاعتقادات، ص ۳۳۷.
 ۳. رک: فدک، ص ۹۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، ج ۴، ص ۸۲ و ۸۵ و کتاب الخلفاء، ص ۸۹؛ و سقیفه (اثر علامه سید مرتضی عسکری)، ص ۲۴.
 ۴. رک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۹؛ و سقیفه (اثر علامه عسکری)، ص ۱۲۳.

اما فدک یک سرزمینی است و یکصد و چهل کیلومتر از مدینه فاصله دارد. این سرزمین حاصل خیز و ثروتمند در حجاز قرار دارد و یهودی‌نشین بود. یهودیان در سال هفتم هجری به جهت ترسی که پس از فتح خیبر از مسلمین در دل داشتند، نصف، یا همه‌ی فدک را به رسول خدا ﷺ صلح کردند و از آن پس فدک ملک خاص رسول خدا گردید؛ زیرا مسلمین در به دست آوردن آن سرزمین جنگی نکرده، شمشیری نکشیده، و اسبی هم نناخته بودند و مطابق با فرمایش خداوند در قرآن: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱؛ و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هرکس بخواهد مسلط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است. و نیز طبق آیه‌ی بعدی: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ۗ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲؛ آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش باز گرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده

۱. سوره‌ی حشر، آیه ۶.

۲. سوره‌ی حشر، آیه ۷.

خودداری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

فدک از آن رسول خدا و خویشان وی است. این دو آیهی شریفه صراحتاً اعلام می‌دارد که فدک ملکِ طَلِقِ رسول خدا است. پس از این که یهودیان فدک را به وجود پیامبر ﷺ صلح کردند، آیهی ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۱؛ و حقّ نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حقّ) مستمند و وامانده در راه را؛ و هرگز اسراف و تبذیر مکن، نازل گردید و نبی اکرم ﷺ فرمود: **یا فاطمة! لک فدک**.^۲ یعنی: ای فاطمه! فدک از آن تو است.

رسول خدا ﷺ املاک و باغات و زمین‌های کشاورزی در مدینه و خیبر و وادی القری با عوائد داشته است؛^۳ ولی در این جا این پرسش مطرح می‌شود که چرا اهل سنت از اموال و ماترک پیامبر تعبیر به صدقه می‌کنند؟ این به خاطر گفته‌ی آن اولی است از قول پیامبر ﷺ که فرموده: **ماترکناه صدقة** یعنی: هرچه را که ما پیامبران به جا می‌نهییم همه صدقه است.

بنابراین پس از نزول ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾، رسول خدا فاطمه علیها السلام را صدا زد و فدک را به فاطمه علیها السلام دادند و فرمودند: فاطمه! خدا دستور داده است که فدک را به شما بدهم.

چهار سال تا شهادت و ارتحال پیامبر، کارگزاران فاطمه‌ی زهرا منطقه فدک را کشت می‌کردند و محصولاتش را جمع می‌کردند و خود

۱. سوره‌ی اسراء، آیه ۲۶.

۲. ر.ک: تفسیر العیاشی، ج ۳، ص ۴۶، ح ۵۰؛ السبعة من السلف، صص ۳۵ و ۳۶.

۳. ر.ک: سقیفه (سیّد مرتضی عسکری)، صص ۱۱۵-۱۲۱.

حاصل فدک و یا مالش می‌آمد در ب‌خانه‌ی فاطمه زهرا علیها السلام تا این که قصه‌ی ارتحال و شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله پیش آمد. پس از ارتحال پیامبر، فدک را غصب کردند.

شاید پرسید چرا فدک را گرفتند؟ این یک لمّ و دلیل دارد. یک نکته دارد. قصه فقط فدک و غصب آن نبود. قصه این بود که خلافت را غصب کردند. پیغمبر هر غنیمتی را به دست می‌آوردند تقسیم می‌کردند. اما غاصبین خلافت کودتا کردند و کشوری را تصاحب کردند و گرفتند، که هیچ بودجه و بیت المال ندارد. بیت المال خالی است. یک حکومت کودتاچی آمده است و بیت المال هم خالی است باید پول خرج کنند و پولی نیست که خرج کنند. [مردم] هم زکات نمی‌دادند. مالک بن نویره به ابوبکر گفت: من به تو زکات نمی‌دهم. من مسلمانم؛ ولی به وصی و جانشین پیامبر زکات می‌دهم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. اما تو جانشین پیامبر نیستی.

خلیفه‌ی اول تحت این عنوان که مردم مرتد شده‌اند لشکرکشی کرد و خالد بن ولید را به جنگ مالک بن نویره فرستاد و کشتند و تمام شد. و قضایای دیگری هم دارد دیدند حاصل فدک گردآوری می‌شود و می‌آید به خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و بعد هم متصدی آن اموال، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ پس آمدند و فدک را غصب کردند تا اموال سرازیر شود به بیت المال و آنها هم متصدی خرج و مصرف آن اموال بشوند. سپس فاطمه علیها السلام آمد در مسجد پیامبر و آن خطبه را

۱. رک: ماجرای فدک، صص ۱۸۳-۱۸۷، حق الیقین، ص ۲۲۴ و سقیفه، ص

خواندند. خلافت را به استیضاح کشاندند و آن اولی هیچ جوابی نداشت که به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بدهد. فاطمه علیها السلام چند استدلال آورد.

اولاً: این فدک در دست من بود یا در دست تو؟ من مالکم یا شما؟ اگر من مالک و ذوالید هستم، من که نباید شاهد بیاورم. تو باید شاهد بیاوری؛ زیرا تو مدعی هستی و باید بینه و دو شاهد بیاوری.

ولکن شاهی هم نداشت. اینها سواد نداشتند و چیزی بلد نبودند. آن دومی یک بار گفت: **كُلُّ النَّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عَمْرٍ حَتَّى الْمَخْدَرَاتِ فِي الْحِجَالِ**،^۱ همه مردم حتی پیرزنان نشسته‌ی در کنج خانه از من خلیفه‌ی دوم فقیه‌تر هستند. خودش گفت. در کتب خودشان هم موجود است. ما به احدی نمی‌خواهیم اهانت کنیم. به نظر بنده فحش دادن و سب کردن حرام است؛ ولی لعن کردن چیز دیگری است و حکمش جدا. امیرمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین با معاویه به اصحاب فرمود فحش ندهید. برخی از اصحاب امام علی علیه السلام که فحش دادند، فرمود فحش ندهید.

اما لعن حسابش جدا است. هرکس که به ظالمین لعن نکند شیعه نیست. بله احساسات یک جماعتی را تحریک کردن لازم نیست، تا در مقابل، آنان هم همان کار را نکنند. آنانی که لعن را به حکم اولی جایز نمی‌دانند، شیعه نیستند و از طایفه‌ی تشیع خارج‌اند.

۱. رک: سنن البیهقی، ج ۲، ص ۲۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۱۲، ص ۱۵ و ج ۱۷، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۳۷؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۸؛ و الکشاف، ج ۳، ص ۱۴۰.

عده‌ای از جماعت بُت‌ریه آمدند تا با زید بن علی بن حسین علیه السلام بیعت کنند - و بُت‌ریه همان کسانی هستند که می‌گویند حق با علی است - ، ما شیعه هستیم اما حالا با اولی و دومی و سومی و... کاری نداشته باشید. ۱ دیگر گذشت.

خلاصه عده‌ای از بُت‌ریه آمدند نزد زید بن علی بن حسین علیه السلام و گفتند: می‌خواهیم با تو بیعت کنیم. حق با علی علیه السلام است؛ ولی از شیخین هم برائت نمی‌جوئیم. زید تا این را شنید دست بیعت خود را از آنان عقب کشید و گفت: من با شما بیعت نمی‌کنم و اگر با شما بیعت کنم جواب مادرم فاطمه را چه بدهم؟ و به همین جهت زید بیعت نکرد.

طرف، عمامه بر سرش است و قبا بر تنش است و می‌گوید کاری به این کارها نداشته باشید و فحش به هیچ کس ندهید حتی در قرآن می‌گوید کفار را فحش ندهید. تبرا جزء دین است. تویی و تبرّی. مواظب باشید تبرّی را از شما نگیرند!

کافی است. فدک را غصب کرد و به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام گفت: چه می‌گویی؟ برخلاف قانون قضاوت اسلامی و فقه. گفت: ای فاطمه! باید دو شاهد برای فدک بیاوری. ۲

فرمود: دو شاهد می‌آورم؛ اما پیش از شاهد آوردن یک سؤالی از شما دارم. اگر چند نفر بر علیه من فاطمه شهادت بدهند که ظاهراً

۱. رک: فرق الشیعة، ص ۳۸ و ۳۹ و فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج اول، ص ۲۶۳-۲۶۵.

۲. رک: فدک، (اثر غلامحسین مجلسی)، ص ۲۰-۲۶.

مرتکب گناهی شده است که حدّ برش ثابت شده است، آیا شهادت آنان را بر علیه من فاطمه می‌پذیری؟
گفت: بله. شاید با یک لبخندی گفت بله که می‌پذیرم.
فرمود: حتی بر علیه من فاطمه.
گفت: بله بر علیه تو هم حد جاری می‌کنم؛ چه فرق می‌کند؟
فرمود: اگر بر من حد جاری کنی و شهادت آنان را بر علیه من قبول کنی، تو کافر شده‌ای.

گفت: چرا؟ چگونه من کافر شده‌ام؟!

فرمود: مگر قرآن نخوانده‌ای که شهادت می‌دهد به تطهیر من فاطمه‌ی زهرا [در آنجایی که فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ یعنی: خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.
این آیه مگر در خانه‌ی من نازل نشده است؟ مگر من جزء خمسه‌ی اصحاب کساء نبودم؟!

خدا شهادت به تطهیر من می‌دهد و آن وقت تو شهادت چهار آدمِ فلان و بهمان را بر علیه من قبول می‌کنی و بر من حد جاری می‌کنی! پس شهادت ما را قبول کردی و شهادت خدا را منکر شدی، پس تو کافر شده‌ای.

چه جواب بدهد. درماند. گفت: شما باید شاهد بیاورید.

دو تا شاهد آماده کردند؛ امیرالمؤمنین و ام‌ایمن.^۲

۱. سوره‌ی احزاب، آیه ۳۳.

۲. ر.ک: رنج‌ها و فریادهای فاطمه، صص ۲۱۰-۲۱۲.

می‌دانید که در دعاوی مالیه، دو تا شاهد نباید حتماً مرد باشد و شهادت یک مرد و یک زن هم قبول است. دعاوی حضرت زهرا علیها السلام هم مالیه بود و به آن هم، دعاوی حقوقی می‌گویند. دعاوی حقوقیه. حتی شهادت یک نفر با یمین مدعی که قسم بخورد قبول است. دو تا شاهد آماده کردند و دو تا شاهد شهادت دادند. مطابق مبنای فقهی باید قبول کنند. [اما] گفت: اینها قبول نیست. فرمود: چرا؟!!

گفت: **عَلِيٌّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قَرْصِهِ**.^۱ علی دارد تنور خودش را داغ می‌کند؛ پس شهادت علی هم قبول نیست. فاطمه زهرا علیها السلام را رد کرد، آنگاه شهادت امیرالمؤمنین را که قرآن شهادت به تطهیرش می‌دهد رد کرد. شهادت امیرمؤمنین و فاطمه علیها السلام هر دو را رد کرد. پس ام‌ایمن چه؟ گفت: **أُمُّ أَيْمَنٍ إِمْرَأَةٌ أَعْجَمِيَّةٌ**؛^۲ یعنی ام‌ایمن زن عجمی است و غیرعرب است و به زبان عربی فصیح نمی‌تواند تکلم کند!!! بله ام‌ایمن غیرعرب بود؛ ولی به فصاحت تکلم می‌کرد. پس

۱. برای ملاحظه‌ی قصه ر.ک: رنج‌ها و فریادهای فاطمه، (ترجمه‌ی بیت الاحران)، صص ۲۱۱ و ۲۱۲، و برای ملاحظه این عبارت ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰۲ و ج ۴۳، ص ۱۹۸. لازم به ذکر است که در موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام عبارت بدین لفظ است: علی یجرّ إلى نفسه. ر.ک: موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، ج ۸، ص ۴۲۳.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰۲ و ج ۴۳، ص ۱۹۸. لازم به تذکر است که کلام عمر به ام‌ایمن این چنین است: أنتِ امرأةٌ و لا تجیز شهادةَ امرأةٍ وحدها. توزنی و گواهی یک زن به تنهایی مجاز نیست. ر.ک: موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، ج ۸، ص ۴۲۳.

گفتند شهادت او هم قبول نیست.

امیرمؤمنین علیه السلام فرمود: اصلاً کسی از زهرا شاهد می‌خواهد؟! زهرا وقتی ادعای چیزی را می‌کند آیا بنا بر آیه‌ی تطهیر به دروغ ادعای چیزی را می‌کند؟! آیا زهرا می‌خواهد مال مسلمانان و مال مردم را بخورد؟! مردم را بخورد؟!!

گفت: ما این چیزها را سرمان نمی‌شود و شهادت‌ها را رد کرد.

فرمود: جناب خلیفه آیا خودتان شاهدهی دارید؟

گفت: نه.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: اگر [فدک] ملک من نبوده باشد که پیامبر به من نداده باشد و پس از این که کارگزاران سه سال کاشتند و آوردند، لااقل به این است که اگر مال پدر من هم باشد، پدرم یک دختر دارد آن هم من، پس بنابراین آن به عنوان ارث به من می‌رسد. خلیفه المسلمین دستور داد این حدیث را جعل کردند. خلیفه المسلمین جعل حدیث است؟ چرا؟ چون مصلحت حکومت اقتضاء می‌کند که این حدیث جعل بشود. حدیث جعل کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نحن معاشر الأنبياء لا نُورثُ درهماً ولا دیناراً.^۲

۱. این کلمه در افواه «لا نُورثُ» تلفظ می‌شود که غلط است و صحیح آن «لا نُورثُ» است که ضبط کردیم، چنانچه در کتب عامه، و بحار الأنوار مرحوم مجلسی چنین ضبط شده است. رجوع کنید به: جمع پریشان، ج ۱، صص ۱۸-۷۴، (مجموعه مقالات دانشمند محقق حاج شیخ رضا مختاری).

۲. رک: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۲۵؛ تاریخ مدینه، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۴۰؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۹، ح ۵۱؛ سنن أبی داوود، ج ۳، ص ۱۳۹.

خوب تا اینجا را گفتیم اشکالی ندارد چون [این بخش را] روایات دیگر هم دارند و اما ذیل آن حدیث «وما ترکناه صدقة» یعنی: آنچه از ما [انبیاء] باقی می‌ماند صدقه است.

این را جعل کرد در حالی که یک نفر هم نشنیده بود^۱ و ماترکناه صدقة؛ اما آن قدر نادان است که جعل حدیثش را خلاف ظاهر آیات قرآن کرده است. آیه‌ی قرآن می‌فرماید که: هر که از دنیا برود، فرزندان او، و اگر آنان هم نبودند سایر ورثه از او ارث می‌برند.^۲

او می‌گوید: پیامبران ارث نمی‌گذارند یعنی پیامبران از قانون ارث مستثنی [هستند]. خوب خود قرآن می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^۳، سلیمان پیامبر از پدرش داوود پیامبر ارث برد.

زکریا دعا می‌کند: خدایا به من فرزندی بده ﴿يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنِّي﴾^۴ یعقوب^۴.

آیا زکریا پیامبر نبود؟ آیا نمی‌دانست که کسی از پیامبر ارث نمی‌برد؟ [اما] دعا می‌کند و می‌خواهد که خدایا! به من فرزندی بده که از من و آل یعقوب ارث ببرد و وارث من باشد و وارث خاندان

ح ۲۹۶۳؛ الموطأ، ج ۲، ص ۹۹۳، ح ۲۷؛ مستند الشیعة، ج ۱۹، ص ۱۴۹؛ الطرائف، ص ۲۵۸ و ۲۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۰۴؛ و حیاة الزهراء بعد أیها الرسول، ص ۸۱.

۱. ابوبکر تنها کسی است که این قسمت از حدیث را از پیامبر شنیده است!!! ر.ک: فدک، ص ۹۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱.

۳. سوره نمل، آیه ۱۶. ر.ک: فدک، ص ۹۵.

۴. سوره مریم، آیه ۶.

يعقوب. خليفه جعل حديث كرد آن هم صددرصد مخالف آيهی قرآن. قرآن می‌فرماید: ارث از پیامبران هم به فرزندانشان منتقل می‌شود. یعنی این قدر حواسش نبود و این قدر بی‌سواد بود که اقلأً به‌گونه‌ای جعل نکرد که تباین کلی و صد در صد با قرآن نداشته باشد. گفت: نحن معاشر الأنبياء لا نورث درهماً و لا ديناراً و ما تركناه صدقة؛ ما پیامبران درهم و دیناری از خود به جا نمی‌نهمیم و هرچه را که از خود به جا بنهیم صدقه است. خوب قرآن می‌گوید سلیمان از داوود ارث برد و زکریا هم از خدا وارث خواست. حضرت فاطمه علیها السلام هم آیات ارث انبیاء را قرائت کردند.

به تعبیر بنده گفتند: جناب خلیفه بندی به آب دادی! خود پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به من زیاد دروغ می‌بندند، آنچه که شنیدید و به من نسبت داده شد و خلاف قرآن باشد ما نگفته‌ایم و آن را بزنید به سینه‌ی دیوار [و آن را به دور اندازید]. ما خلاف قول پروردگاران حرف نمی‌زنیم.^۱

جناب خلیفه جعل حدیث کردند و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام اینان را استیضاح کرد. فرصت ما گذشته است و فقط یک کلمه بگویم. آقایان! کسی که از دشمنان زهرا برائت نجوید و آنان را کافر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۱۱، باب نهم از ابواب صفات قاضی، ح ۱۵. متن صحیح: عن محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم و غيره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: .خطب النبي صلى الله عليه وآله بمنى . فقال: ايها الناس! ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قتلته، و ما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله.

نداند شیعه امامی نیست.

توئی جزء دین ما است و تبرّی هم جزء دین ما است و شیعه امامی باید بر این دو پافشاری کند. توئی و تبرّی در زیارت عاشورا هم موجود است و خدا در مورد برائت در قرآن می‌فرماید: ﴿لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۱. پس این دو هم در قرآن موجود است و هم در ادعیه ما وجود دارد. البته تحریک احساسات دیگران، تقیه، وحدت سیاسی با دیگران نباید باعث شود که بگوییم بچه بیا سنی بشو. بچه بیا با دشمنان زهرا عقد اخوت ببند. وحدت بر سر جای خودش، و کسی هم منکرش نیست و خیال نمی‌کنم کسی هم منکرش باشد، اما از طرفی دیگر هم، تبرا جای خودش را دارد. در اوّل عرایضم گفتم هر جا سست آمدید، آنان آمدند جلو و سنگ‌هایتان را فتح کردند و منکر شدند، و هر جا محکم ایستادید نتوانستند منکر شوند. اگر درباره حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام محکم بایستید، احدی نمی‌تواند به شما خدشه‌ای وارد کند و ضرری بزند؛ چون زهرا علیها السلام مظلوم است. علی و فاطمه علیها السلام را رها نکنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنین علیه السلام را در خطبه غدیریه دعا کردند. فرمودند: **اللهم انصر من نصره، خدایا! یاری کن هر کسی را که امیرالمؤمنین را یاری کند.**

دعای من و شما نیست؛ بلکه دعای پیامبر است و دعای پیامبر هم مستجاب است. **اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله.** اگر بنا

۱. سوره احزاب، آیه ۵۷. ترجمه‌ی تمام آیه: بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.

باشد من از علی و فاطمه علیها السلام دفاع نکنم خاک بر سر من است.
 چه کردند با فاطمه؟ یک کلمه [بگویم] و عرضم تمام.
 بلال می‌گوید: پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد پیامبر
 نشسته بودیم. اولی دو سال و نیم خلافت کرده و رفته است و حالا
 زمان خلافت دومی است و به وصایت اولی جانشین اولی شده است؛
 ولی وصایت برای دومی کارساز است ولی برای امیرالمؤمنین کارساز
 نیست!! یک بام و دو هوا همین است.

جناب خلیفه‌ی دوم، اوّل کسی است که دیوان عدالت اداری را
 تأسیس کرد! هر دو سه سال یکبار اموال استاندارانش را رسیدگی
 می‌کرد. محاسبه می‌کرد وقتی که بر سر کار آمد چه اندازه اموال داشته
 است، و حالا که می‌خواهد برود چه اندازه دارد. اگر اضافه شده بود،
 نصفی از مالشان را می‌گرفت و از برخی هم ثلث می‌گرفت و حتی از
 برخی بیشتر از اینها می‌گرفت و می‌گفت از کجا آورده‌ای؟! معلوم
 است دزدی کرده‌ای.

به هر حال دیوان عدالت اداری تشکیل داده بود به نام خلیفه
 دوم و این را یکی از محسنات خلیفه دوم می‌شمارند و می‌گویند به به
 چه آدم خوبی! کارگزارانش را رسیدگی می‌کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: غم نخورید. اگر استاندار آدم درستی
 است که نباید محاکمه‌اش کرد و اگر اموال خودش است که اموالش را
 نباید بگیری و اگر آدم دزدی است که تو بی‌خود او را بر سر کار
 آوردی.

به هر حال بلال می‌گوید: نشسته بودیم و همه هاشمی بودند
 مگر سلمان و مقداد، و شاید جناب ابوذر غفاری و قیس بن سعد بن

عباده و امیرمؤمنین علیه السلام. ابن عباس از امیرمؤمنین علیه السلام سؤالی می پرسد که یا امیرالمؤمنین! چرا خلیفه از همه استانداران حساب می کشد؟ اما نفهمیدیم چرا از یکی از استانداران حساب نکشید؟ و او هم هر کاری که دلش خواست، انجام داد. چرا او به دیوان عدالت اداری نیامد. سه سال قنغد استاندار تمام شده است، ولی از قنغد حساب و کتابی نکشیده است؟ چرا به اموالش رسیدگی نشد؟

ابن عباس گوید: پس از این سؤال دیدم که چشمان امیرمؤمنین علیه السلام اشکبار شد و فرمود: می دانی چرا؟ این دست مریزادی است برای قنغد.^۱

عرض کردم: مگر قنغد چه کرده است؟

فرمود: مگر فراموش کرده اید آن روزی را که مرا به مسجد می بردند، کسی که مانع بردن من شد، فاطمه زهرا بود؟^۲ و قنغد به دستور دومی با غلاف شمشیر به بازوی زهرا علیها السلام ...

ألا لعنة الله على القوم الظالمين.

۱. اشاره دارد به ستم قنغد ملعون به حضرت فاطمه. ر.ک: رنجها و فریادهای فاطمه، (ترجمه بیت الاحزان)، ص ۱۴۳-۱۴۴. کارگزاران عمر در مکه عبارت بودند از: محرز بن حارثه، قنغد بن عمیر تیمی، نافع بن عبدالحارث خزاعی، خالد بن عاص مخزومی. ر.ک: تاریخ خلفاء، ص ۷۵.

۲. ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۷۴. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۳ و بحار الأنوار، چاپ سنگی، ج ۳۰، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

گفتار چهارم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم
محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على
أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين.

یک چیزی بر سر زبان برخی افتاده است و آن این که بعضی از
مصائب اهل بیت عصمت و طهارت را منکر می‌شوند که مگر می‌شود
یک چنین وقایعی اتفاق افتاده باشد!! مگر می‌شود با امام حسین علیه السلام
این چنین کرده باشند؟! مگر می‌شود با فاطمه زهرا علیها السلام چنین کرده
باشند؟!

آقایان و خانم‌ها! می‌خواهم یک نکته به شما عرض کنم [و آن
این که] آنچه از [اخبار] مصائب که دست کم پس از ۱۴ قرن به من و
شما رسیده است، مقدار کمی است از آن چه که واقع شده است. یک
وقت یک آقای روضه‌خوانی مصائب ابوالفضل العباس علیه السلام را منکر
شده بود و گفته بود این چنین چیزی نمی‌شود، چه جور [ممکن]
می‌شود؟! شب حضرت عباس علیه السلام را [در عالم] خواب دید و به او
گفتند: مگر تو در کربلا بودی که منکر این می‌شوی؟ مگر تو بودی؟
دیدي که با ما [این] چنین نکردند؟ که انکارش می‌کنی. شما بدانید [که]

مصائب اهل بیت عصمت و طهارت بیش از این حرف‌ها است؛ برخی از آنها پس از گذشت بیش از چهارده قرن به ما رسیده است. خیلی از آنها را تاریخ نقل نکرده و به من و شما نرسیده است. بنابراین برای کسی جای شگفتی نباشد. ایام فاطمیه است. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، دختر صحیح و سالم هجده ساله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ مشکله‌ای ندارد. پدرش از دنیا می‌رود. مرگ پدر برای چه کسی اتفاق نمی‌افتد؟ مرگ پدر برای همه اتفاق می‌افتد. مرگ پدر در زندگی انسان‌ها یک امر عادی است؛ یعنی کیست که ندیده باشد که پدرش بمیرد؟ اتفاق می‌افتد. پس از ۷۵ روز یا نود و چند روز این خانم - زن ۱۸ ساله - از دنیا برود، [آن هم] بدون هیچ بیماری و سابقه بیماری‌ای. خوب معلوم می‌شود که امر طبیعی نیست و یک [سلسله] مصائبی بر او وارد شده است. ناراحتی‌هایی وارد شده [است] و لذا فرزندشان حضرت موسی بن جعفر علیه الصلوة و السلام می‌فرمایند که: **ان فاطمة صدیقة شهيدة^۲** مادرمان فاطمه، صدیقه‌ی شهیده است [پس] آنچه که فرموده‌اند راست است، یعنی او شهیده است. فاطمه‌ی زهرا شهیده است. یعنی کشتند. حواست است؟ یعنی کشتند. چه جور بگویند برای من و شما؟ بنابراین، این نکته را فراموش نکنید. خوب حالا ماجرای فدک چیست؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند قصه‌ی فاطمه زهرا قصه‌ی فدک بوده است. نه، فدک یکی از مشکلات فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است.

۱. رک: دانشنامه‌ی شهادت حضرت زهرا، ج ۱، ص ۹۰-۹۲.

۲. رک: اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲۰ و دانشنامه‌ی شهادت حضرت زهرا، ج ۱، ص

از سال ششم هجری که خیبر فتح شد و بعد یهود فدک آمدند و فدک را مصالحه کردند به پیغمبر ﷺ و پیغمبر خدا ﷺ طبق آیهی قرآن - «وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»^۱، که حق ذی‌قربایت را بده - ، فدک را - که یک سرزمینی [است] نزدیک به مدینه که ۲۶۰ کیلومتر تا مدینه فاصله زمینی دارد. و در استان حائل سعودی واقع شده است و نام فعلی آن حائط است. اکنون ۳۵ هزار نفر جمعیت شهری دارد. ولی جمعیت کل آن منطقه با روستاییان و کوچ‌نشینان یکصد هزار نفر است. مساحت آن ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر می‌باشد. دارای هفت چشمه‌ی آب بوده که به عیون فاطمه معروف است و اکنون در آنجا وادی فاطمه و بستان‌های فاطمه و مسجد فاطمه همچنان مشهور است. ۱- دادند به فاطمه‌ی زهرا و فدک شد ملک فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام وکلای خودشان را فرستادند که در فدک تصرف و قبض و بسط کنند و محصول فدک را جمع‌آوری نمایند. از سال هفتم، وکلای فاطمه‌ی زهرا رفتند [به] منطقه‌ی فدک؛ چون پیغمبر ﷺ به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بخشیده بودند، تا سال یازدهم هجری که سال ارتحال و شهادت پیغمبر ﷺ است - به مدت چهار سال - [که] وکلای فاطمه‌ی زهرا در فدک بودند. دستگاه غاصب خلافت وقت که خلافت امیرمؤمنین را غصب کرده، می‌بیند که فدک یک سرمایه‌ای است در اختیار علی علیه السلام و مردم به‌طور طبیعی به او جذب می‌شوند. شاعر می‌گوید:

۱. ر.ک: مجله‌ی میقات حج، عدد ۶۴، ص ۱۸۶.

رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ مَالُوا إِلَىٰ مِنْ عِنْدِهِ مَالٌ
مردم را دیدم که میل کردند به کسانی که نزد آنان دارایی و پول
است.

این طبیعی است، به خصوص در موقعیتی که هیچ مالی در بیت‌المال نیست و این‌ها هم الآن غصب خلافت کرده‌اند و در بیت‌المال خودشان هم چیزی نیست. از این طرف فدک ملک فاطمه‌ی زهراء علیها السلام است [و] اموالش می‌آید به خانه‌ی فاطمه، بالطبع که آمد درون خانه‌ی فاطمه، امیرمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهراء علیها السلام یکی هستند؛ بنابراین ممکن است عده‌ای بروند به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام و بدو مایل شوند از این‌رو فدک را غصب کردند. فدک را گرفتند. پس از چهار سال که وکلای فاطمه‌ی زهرا آنجا بودند، آمدند و دستور دادند که فدک برگردد و [سپس] وکلای حضرت فاطمه از فدک اخراج شوند و پس از چهار سال فدک توسط دستگاه خلافت غاصبه، غصب شد.

فاطمه‌ی زهراء علیها السلام متحیر شد چه کند؟! ملکی که پدر به من داده است اینان از من گرفتند!! بعد مدعی شدند که پیغمبر فرموده است: **نحن معاشر الأنبياء لا نورث درهماً ولا ديناراً**: ما پیامبران درهم

۱. ابیات چنین است:

رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ مَالُوا	إِلَىٰ مِنْ عِنْدِهِ مَالٌ
وَمِنْ لَا عِنْدَهُ مَالٌ	فَعِنَهُ النَّاسُ قَدْ مَالُوا
رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ ذَهَبُوا	إِلَىٰ مِنْ عِنْدِهِ ذَهَبٌ
وَمِنْ لَا عِنْدَهُ ذَهَبٌ	فَعِنَهُ النَّاسُ قَدْ ذَهَبُوا
رَأَيْتَ النَّاسَ مَنْفُضَةً	إِلَىٰ مِنْ عِنْدِهِ فَضَةٌ
وَمِنْ لَا عِنْدَهُ فَضَةٌ	فَعِنَهُ النَّاسُ مَنْفُضَةً

و دیناری به ارث نمی‌گذاریم. فدک ارث نبوده؛ خود پیغمبر ﷺ به فاطمه علیها السلام داده بودند. اگر شما در زمان حیاتتان یک خانه‌ای، یک ملکی، یک وسیله‌ای به دخترتان یا پسران بدهید، آیا آن ارث او می‌شود؟ آن که ارث نیست. ارث اموالی است که من دارم، من که مُردم، به واسطه‌ی مرگ من به ورثه‌ام منتقل می‌شود. این می‌شود ارث. اگر کسی مالی را در زمان حیات خودش بدهد این ارث نیست؛ بلکه یک مالی است که دلش خواسته است در زمان حیاتش بدهد و ببخشد، آن هم طبق آیه‌ی قرآن، ﴿وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۱ [و حق نزدیکان را بپرداز].

فدک را گرفتند. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام برای ماجرای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام صبر کردند و البته مقاومتی کردند؛ اما نتیجه‌ای نداد. رفتند درب خانه‌ی مهاجرین و انصار،^۲ و با آنها صحبت کردند که مگر حدیث غدیرخم را نشنیدید؟! مگر پدرم نگفت، علی وصی و خلیفه پس از من است؟ ولی همه‌اش عذر و بهانه آوردند که ای دختر پیامبر! ما را ببخشید که دیگر دیر شده است؛ و حکومت غاصبانه‌ای بر قدرت قرار گرفته است.

حواستان هست؟ ولی حضرت فاطمه علیها السلام [برای] ماجرای فدک [به] میدان آمدند و آن خطبه‌ی معروف خودشان را در مسجد پیغمبر خواندند. خطبه‌ای که - دارد - وقتی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام وارد مسجد

۱. سوره‌ی اسراء، آیه ۲۶.

۲. ر.ک: فدک، ص ۱۷۳.

شد آن هم چگونه وارد مسجد شد؟ که: **حَوْلَهَا جَمَاعَةٌ مِنْ نِسَاءِ قَرِيشٍ**؛^۱ – یک تعدادی از زنان قریش فاطمه‌ی زهرا را در میان گرفته بودند – و با جمعی از زنان قریش که فاطمه‌ی زهرا میان آنان بودند وارد مسجد شدند. چشم مردم که به فاطمه‌ی زهرا افتاد، دیدند **مَشِيئُهَا كَمَشِيئَةِ رَسُولِ اللَّهِ**؛^۲ حرکتش، راه رفتنش، نشست و برخاستش همه مثل پیغمبر است. اما هنوز آب کفن پیغمبر خشک نشده. مردم هنوز به یاد پیغمبرند. چشم آنان که به زهرا افتاد، ضجه از مسجد پیغمبر بالا رفت. اشک و ضجه در مصیبت رسول الله ﷺ و فغان مردم بالا رفت و اشک و گریه‌ی آنان جاری شد. فاطمه‌ی زهرا **عَلَيْهَا السَّلَامُ** ایستادند و آن خطبه‌ی غراء خودشان را ایراد کردند. فدک را بهانه قرار دادند. ثابت کردند که فدک مال من است و شما به ظلم و جور گرفته‌اید. خلافت امیرمؤمنین را هم ثابت کردند، و به اثبات رساندند که دستگاه خلافت، دستگاه ظالم و جائری است. تنها جوابی که در مقابل استدلال محکم فاطمه داد این بود که پیامبر فرموده است: ما پیامبران چیزی به‌عنوان ارث از خود جا نمی‌گذاریم. فاطمه‌ی زهرا **عَلَيْهَا السَّلَامُ** اوّل فرمودند: شنیدم که گفته‌ای: پیامبر فرموده است: ما پیامبران ارث به جا نمی‌گذاریم؛ دروغ گفتی. این حدیث مال پدرم نیست. چرا؟ برای این که این مخالف با قرآن است. قرآن می‌فرماید: **﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾**؛^۳ سلیمان از پدرش داوود ارث برد و وارث داوود شد. مگر داوود پیغمبر

۱. رک: همان، ص ۱۴۷.

۲. رک: همان.

۳. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۶.

نبود؟! مگر سلیمان پیغمبر نبود؟! پس چه جور قرآن می‌گوید سلیمان از داوود ارث برد؟! این چیزی که تو به‌عنوان حدیث ساخته‌ای دروغ است. این مخالف قرآن است. پدرم این حرف را نزده است.

بعد دستگاه خلافت وقت را به محاکمه می‌کشد و می‌گوید:

اولاً: فدک که ارث نبود و اگر ارث هم باشد مال من است؛ چون پدرم فقط یک دختر داشت. به فرض هم که فدک ارث باشد قرآن می‌فرماید: پیامبران هم ارث به جا می‌گذارند و پدر من فقط من تنها دخترش را داشت و تنها بازمانده‌اش منم؛ پس فدک مال من است؛ اگرچه فدک ارث نبود و پیغمبر ﷺ چهار سال قبل از این که از دنیا بروند فدک را به من اهداء کردند.

دید که جوابی ندارد در مقابل فاطمه بدهند، [پس] گفت: **انها معلّمة؛** گفت این حرف‌ها را به فاطمه‌ی زهرا یاد داده‌اند.

ای بدبخت! زهرا احتیاج ندارد که کسی یادش بدهد. مرادش این بود که علی علیه السلام این‌ها را یادش داده است که بیاید به اینجا و بگوید و آبروی ما را ببرد. نه احتیاجی به یاد دادن ندارد که امیرمؤمنین یادش بدهد. خود زهرا محدّثه^۱ است؛ با ملائک سخن می‌گوید. حتّی در آن نقل دارد که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام با ملائک سخن می‌گفت و امیرالمؤمنین می‌فرمود: فاطمه جان! تکرار کنید تا من بنویسم، کتاب فاطمه به قلم امیرمؤمنین تدوین شد. معلوم می‌شود که امیرمؤمنین حرف آن فرشتگان را نمی‌شنیدند؛ اما فاطمه علیها السلام می‌شنید و لذا درخواست کردند شما حرف‌های اینها را تکرار کن تا من بنویسم

۱. ر.ک: فاطمه زهرا، ص ۲۳۳-۲۳۷.

و ثبت کنم. و کتاب فاطمه یکی از مواریثی است که در دست ائمه معصومین بوده است. مکالمات و اخباری که فرشتگان بعد از مرگ پیامبر ﷺ، برای فاطمه زهرا علیها السلام می آوردند و اینها را امیرمؤمنین علیه السلام به خط مبارکشان می نوشتند. کجاییم ما؟ ما زهرا را نشناختیم؟

بس است فقط اجازه بدهید یک جمله ای از کتب خودشان برایتان بگویم. می گویند این مطالب را این شیعیان در آورده اند. چه چیزی را شیعیان در آورده اند؟! در کتب خودشان هم موجود است. این که در خانه فاطمه زهرا را آتش زدند، در مصادر و کتب خودشان [موجود] است. خودشان نقل کرده اند که بعد از سه روز آمد و گفت: می خواهم علی را ببرم بیعت کند، که در خانه زهرا بسته بود و امیرمؤمنین با جمعی داخل خانه بودند و بیعت نکرده بودند و گفت: در را باز کنید و فاطمه زهرا علیها السلام آمدند پشت در و فرمود چه کار داری؟ این جا خانه من است. پیغمبر خدا بی اجازه وارد این خانه نمی شد.

گفت: باز کن. خانه ی تو هم که باشد باید باز کنی.

درب را که باز نکردند، گفت: بروید و هیزم بیاورید. رجاله ها رفتند و هیزم آوردند و شد آنچه شد.

بگذارید این را از کتب خودشان برایتان بخوانم.

کتاب الامامة و السياسة از ابن قتیبه ی دینوری آن دانشمند سنی است و مال ما هم نیست. کسی نگوید. نه این حرف خودشان است. بفرما. بین چه می گوید.

می گوید: فقالت فاطمة لأبي بكر و عمر؛ یعنی فاطمه به ابوبکر و

عمر گفت.

این ماجرا، ماجرای این دو نفر است از فاطمه‌ی زهرا. می‌دانید بعد از این که کردند آنچه کردند و فاطمه علیها السلام در بستر بیماری افتاد، آمدند تحت این عنوان که می‌خواهیم عیادت‌ی از فاطمه زهرا بکنیم و به قول خودشان می‌خواستند یک دلجویی بکنند و یک عذرخواهی بکنند. یک غلط کردیم، ببخشید، معذرت‌خواهی و... در روایات ما وارد شده است که امیرمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: فاطمه جان! این دو تا می‌خواهند به عیادت شما بیایند.

فاطمه‌ی زهرا فرمودند: یا علی! هرطور که خودتان صلاح می‌دانید رفتار کنید. اختیار من در دست شما است. اگر صلاح است که اینها بیایند اجازه بدهید بیایند. اگر صلاح می‌دانید نیایند اختیار با شمای امیرمؤمنین است. امیرمؤمنین علیه السلام هم تحت فشارند. حتی جان امیرمؤمنین در خطر بود و دستور قتل امیرمؤمنین را صادر کرده بودند. قصه‌هایی دارد بماند. امیرمؤمنین هم در فشارند [لذا] اجازه دادند که بیایند. آمدند کنار بستر فاطمه‌ی زهرا. پرده‌ای بود است یا هر چیز دیگر. خلاصه نشستند. بقیه‌ی ماجرا از زبان ابن‌قتیبه‌ی دینوری:

فقالت: فاطمه زهرا به این دو تا - اولی و دومی - فرمودند:

أرأیتكما أن حدیثکما حدیثاً عن رسول الله؟

فرمودند: می‌خواهید یک حدیث از پدرم رسول الله برایتان بگویم؟ **تعرفانه و تفعلان به.** خودتان هم این حدیث را بلدید. من یک حدیث را می‌گویم شما هم می‌گویید درست است و ما هم شنیده‌ایم. بروید و بعد ببینید باید چکار کرد.

قالا: هر دو با هم گفتند: بله بفرمایید. ما آمده‌ایم به عیادت

شما.

فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمْ اللَّهُ. قسم می‌دهم به خدا - اگر خدا را قبول دارید - شما دو تا را [اولی و دومی]. قسم می‌دهم شما را به خدا **أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:** آیا شما دو تا نشنیدید از پدرم رسول الله که پیغمبر خدا فرمودند: **رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي** رضایت فاطمه رضای من است و خشم و غضب فاطمه، خشم و غضب من است. این را از پدرم شنیدید یا نشنیدید؟
 آیا شنیدید که پدرم فرمود: **فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتِي؛** هر که فاطمه دخترم را دوست بدارد **فَقَدْ أَحَبَّنِي** مرا دوست داشته است؛ من پیغمبر را. **وَمَنْ أَرْضَا فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي؛** و هر که فاطمه را راضی کند من پیغمبر را راضی کرده است، **وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي؛** هر که فاطمه را به خشم آورد، من پیغمبر را به خشم آورده است.
 گفتند: شما دو تا را قسم می‌دهم به خدا [آیا] این حدیث را از پدرم رسول الله ﷺ شنیده‌اید؟

قَالَا: هر دو با هم گفتند: **نَعَمْ؛** بله شنیدیم. **سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛** ما هر دو تایمان این حدیث از پیغمبر شنیده‌ایم؛ شما درست می‌گویید.

قَالَتْ: آن گاه فاطمه رضی الله عنها اقرار را از این دو گرفتند که هر دو این حدیث را با گوش‌های خودشان از پیغمبر شنیده‌اند.

حالا فرمودند پس گوش کنید. **قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ** من فاطمه‌ی زهرا، خدا و فرشتگان الهی را شاهد می‌گیرم. **أَنَّكُمْ أَسَخَطْتُمَنِي؛** شما دو نفر من را به خشم آوردید. شما دو نفر مرا به غضب آوردید **وَمَا أَرْضِيْتُمَنِي** و شما مرا راضی نکردید. من از دست شما دو نفر راضی نیستم.

ولئن لقيت النبي ﷺ لأشكونكما إليه؛ اگر پیغمبر خدا پدرم را ملاقات کردم شکایت شما دو تن را به او می‌کنم که با من چه کرده‌اید! شکایت شما دو تن را به پدرم خواهم کرد.

فقال ابوبکر، اولی در آمد گفت: أَنَا عَائِدُ بِاللَّهِ - تَعَالَى - مِنْ سَخَطِهِ وَسَخَطِكِ يَا فَاطِمَةُ! من پناه می‌برم به خدا از غضب و سخط و خشم خدا و خشم و غضب توی فاطمه.

ثُمَّ انْتَحَبَ ابُوبَكْرٍ يَبْكِي حَتَّى كَادَتْ نَفْسُهُ أَنْ تَرْهَقَ؛ ابوبکر شروع کرد به گریه کردن. - چون دید دیگر خیلی حرف شد. تو مرا غضبناک کردی، به خشم آوردی و از دست تو راضی نیستم و شکایت تو را به پدرم می‌کنم. - شروع کرد به گریه کردن با صدای بلند. دارد آن‌گونه ضجه‌ای می‌زد که نزدیک بود جان به جان آفرین بدهد. او گریه می‌کرد، **وهي تقول: و فاطمه می‌فرمود: وَاللَّهِ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ؛** قسم به خدا نفرینت می‌کنم **فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا** در هر نمازی که می‌خوانم نفرینت می‌کنم. در هر نمازی که می‌خوانم نفرینت می‌کنم. قسم به خدا. **ثُمَّ خَرَجَا** پس پا شدند و رفتند.

بعد هم ماجرای دارد. وقتی ابوبکر از این جلسه بیرون آمد خود ابن‌قتیبه می‌گوید: **فاجتمع إليه النَّاسُ فقال: يبييت كلَّ رجلٍ منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهله، وتركتموني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم؛** مردم به گرد او جمع شدند و او به مردم گفت: مرا رها کنید. از جان من چه می‌خواهید؟ شب هر کدام می‌روید به خانه‌ی خودتان نزد زن و بچه‌ی خود. با من بدبخت بیعت کردید و خشم و غضب الهی را برایم درست کردید.

اقیلونی بیعتی؛^۱ گفت بیعت مرا رها کنید. این یکی از آنجاهایی است که گفته است مرا رها کنید. دارد که دو سه بار گفت رهایم کنید. چکارم دارید؟ مرا با این بیعت، جهنمی کردید که یکی از آن موارد اینجا است. می‌شود کسی بگوید خوب حالا دیگر شد! دیگر اولی و دومی را رها کنید. نه، نمی‌شود.

یک بار گفتم عده‌ای آمدند که با زید بن علی بن الحسین - زید شهید پسر امام سجاد علیه السلام - برای خروجی که کرده بود و جنگی که در پیش داشت، بیعت کنند؛ و او دستش را گرفته بود برای بیعت. یک جماعتی آمدند از بُتْریه - بتْریه یک جماعتی هستند که می‌گویند که بله حق با علی بود دیگران هم که غضب خلافت کردند غلط کردند؛ اما ما علی را دوست داریم ولی از آنان [=غاصبین] هم برائت نمی‌جوئیم. از آن دو تن دیگر بیزاری نمی‌جوئیم. اینها بُتْریه هستند - .
آمدند خدمت زید و گفتند با تو بیعت می‌کنیم، **عَلِي حَبِّ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عَلِي حَبِّ...**؛ بر حبّ علی بن ابی‌طالب و بر حبّ آنان با تو بیعت می‌کنیم؛ ولی از آنان برائت نمی‌جوئیم. دست زید دراز بود که بیعت کند، تا این حرف را زدند دستهایش را کشید عقب و گفت **كَيْفَ لَمْ نَتْبِرْ أَمِنْ عَدُوِّ فَاطِمَةَ**؛ چگونه بیزاری نجویم از دشمن زهرا. دستش را کشید عقب. گفت مگر می‌شود کسی از دشمن زهرا بیزاری نجوید.^۲
کسی که از دشمن زهرا بیزاری نجوید شیعه نیست. این کتاب

۱. رک: الإمامة و السياسة، صص ۱۳ و ۱۴ و زندگانی حضرت فاطمه‌ی زهرا، ص ۱۵۴.

۲. رک: رجال الکشی، ص ۲۳۶، ح ۴۲۹.

خودشان بود که برایتان خواندم. فاطمه‌ی زهرا فرمودند: پس از هر نماز نفرینت می‌کنم.

مگر چه کرد با فاطمه‌ی زهرا؟ می‌خواهی بشنوی؟ کرد آنچه که انجام داد. وقتی که در را شکستند و به پهلوی فاطمه ضربه زدند؛ امیرمؤمنین را از خانه خارج کردند. تنها کسی که دنبال امیرمؤمنین حرکت کرد، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود. یک طرف طناب به گردن امیرمؤمنین و دارند آقا را کشان کشان به طرف مسجد می‌بردند. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به قدرت الهی کمر امیرمؤمنین را گرفت. چهل نفر از آن طرف طناب را می‌کشند [و] زهرا یک تنه به قدرت الهی امیرمؤمنین را نگهداشته است. یک مرتبه صدا زد قنفذ بازوی زهرا... .

نانجیب آنقدر با غلاف شمشیر به بازوی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام [زد] که بازویش شکست. علی علیه السلام را به مسجد بردند. باز هم فاطمه‌ی زهرا خودشان را با پهلوی و بازوی شکسته، به مسجد رساندند. آمدند داخل مسجد، سلمان می‌گوید: یک مرتبه دیدیم ستون‌های مسجد دارد تکان می‌خورد. زمین دارد می‌لرزد. امیرمؤمنین فرمودند: سلمان برو به دختر پیغمبر، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بگو، [ای] فاطمه جان! علی از تو خواهش می‌کند که موی پریشان مکن [و] دست به طرف آسمان بلند مکن. این مردم را نفرین مکن [که] اگر نفرین کنی عذاب نازل می‌شود. سلمان دوان دوان به خدمت سیده نساء العالمین فاطمه‌ی زهرا آمد [و] گفت: سیده‌ی زنان دو عالم! امیرمؤمنین سلام رساندند و چنین فرمودند. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به دستور امیرالمؤمنین دست‌هایی را که بلند کرده بودند، پایین آوردند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ... .

گفتار پنجم^۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم
محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على
أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين.

قال الله الحكيم في محكم كتابه: ﴿وَقَفُّوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۲.

خداوند متعال در این آیه می فرماید: آنان را نگهدارید که باید

بازپرسی شوند.

روز قیامت از من و شما چه می پرسند؟ طبق آیهی شریفه و به
حسب روایات شیعه و نابرداری هایتان - سنی ها - از رسول خدا ﷺ
ذیل این آیه روایت کرده اند: - که البته تأییدش در روایات ما هم
موجود است - ، از چندین مورد سؤال می کنند.

اول از همه از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام
می پرسند. حالا من و شما باید فکر کار خود را بکنیم. به بیان دیگر
[در] روز قیامت مواقف و ایستگاه هایی است [که] افراد را نگه می دارند
و سؤال می کنند. در ایستگاه اول از ولایت امیرمؤمنین سؤال می کنند.
ایستگاه های بعد، نماز است و روزه است و حج است و زکات و

۱. این سخنرانی در روز شهادت امیرالمؤمنین عليه السلام ۲۱ رمضان سال ۱۴۳۱ ق انجام
شده است.

۲. سورهی صافات، آیه ۲۴.

خمس است و دیگر اعمال؛ اما اولین ایستگاه [پرسش از] ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. ۱.

۱. ر.ک: کتاب الاعتقادات، ص ۱۹۵.

شیخ صدوق فرموده است:

اسم عقبه منها الولاية يوقف جميع الخلائق عندها ويسألون عن ولاية امير المؤمنين والأئمة من بعده فمن أتى بها جاز ونجى ومن لم يأت بها بقي فهوى وذلك قول الله: ﴿وَقَفُّهُمْ بِهِمْ مَسْئُولُونَ﴾؛ ایشان را متوقف کنید، که آنان بازخواست خواهند شد. از شیعه و سنی روایت شده است که آنچه در این آیه بازخواست و پرسیده می‌شود، ولایت مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد معصومین او علیهم السلام است؛ به عنوان نمونه یک روایت نقل می‌شود:

«روى العلامة البحراني عن أبي بكر الشيرازي في كتابه عن معاوية الغرير عن الأعمش عن مسلم البطين عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: إذا كان يوم القيامة، أمر الله مالكا أن يسعر النيران السبع، وأمر رضوان أن يزخرف الجنان الثمان، ويقول: يا ميكائيل! مدّ الصراط على متن جهنم، ويقول: يا جبرائيل! انصب ميزان العدل تحت العرش، وينادي: يا محمد! قرب أمتك للحساب.

ثم يأمر الله أن يعقد على الصراط سبع قناطر طول كل قنطرة سبعة عشر ألف فرسخ، وعلى كل قنطرة سبعون ألف ملك قيام فيسألون هذه الأمة نسائهم ورجالهم.

على القنطرة الأولى عن ولاية أمير المؤمنين وحب أهل بيت محمد صلوات الله عليهم. فمن أتى به، جاز على القنطرة الأولى كالبرق الخاطف؛ ومن لم يحب أهل بيت نبيه، سقط على أم رأسه في قعر جهنم، ولو كان معه من أعمال البر عمل سبعين صديقا.

وعلى القنطرة الثانية: يسألون عن الصلاة.

وعلى الثالثة: يسألون عن الزكاة.

وعلى الرابعة: عن الصيام.

وعلى الخامسة: عن الحج.

وعلى السادسة: عن الجهاد.

وعلى السابعة: عن العدل.

فمن أتى بشيئين من ذلك، جاز على الصراط كالبرق الخاطف؛ ومن لم يأتِ عُدْب. وذلك قوله تعالى: ﴿وَقَفُّوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾؛ يعني: معاشر الملائكة! قفوههم - يعني: العباد - على القنطرة الأولى، فاسألوهم عن ولاية عليٍّ وحبِّ أهل البيت.

علامه بحرانی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: چون روز قیامت شود، خداوند به مالک دوزخ امر می‌کند که آتش جهنم‌های هفتگانه را شعله‌ور گرداند و به رضوان نیز دستور می‌دهد که بهشت هشتگانه را بیاراید؛ و می‌گوید: ای میکائیل! صراط را بر روی جهنم بکش؛ و می‌گوید: ای جبرئیل! میزان عدل را زیر عرش نصب کن؛ و ندا می‌دهد که ای پیامبر اسلام! امت خودت را برای حساب نزدیک بیاور.

سپس خداوند امر می‌کند که بر صراط، هفت پل ببندند که طول هر پلی هفده هزار فرسنگ است و بر هر پلی هفتاد هزار فرشته ایستاده‌اند و از زنان و مردان این امت پرسش می‌کنند.

بر پل اول از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حبِّ اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله سؤال می‌کنند. کسی که [این حبِّ را] داشته باشد، از پل اول همچون برق جهنده عبور می‌کند؛ و کسی که دارای این ولایت و حبِّ اهل بیت علیهم السلام نباشد، با سر به قعر جهنم می‌افتد، هرچند که از اعمال نیک، عمل هفتاد انسان عابد با او باشد.

و بر پل دوم از نماز می‌پرسند؛

و بر سوم از زکات؛

و بر چهارم از روزه؛

و بر پنجم از حج؛

و بر ششم از جهاد؛

و بر هفتم از عدل.

کسی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حبِّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارا باشد، چون برق جهنده از روی صراط عبور می‌کند، و هرکس نداشته باشد، عذاب می‌شود؛ و این معنای آیهی قرآن است که: «أَنَّهُمْ رَأَوْا مَتَوَقَّفَ كُنَيْدِ، كَمَا أَنَّهُمْ

از ولایت امیرمؤمنین که پرسیدند، اگر کسی ولایت علی علیه السلام را داشت - طبق روایات مذکوره‌ی خود اهل تسنن - از بقیه‌ی مواقف کالبرق الخاطف مثل یک برق جهنده‌ای که زده می‌شود، می‌گذرد [و به دنبال آن] از بقیه [مواقف] هم رد می‌شود؛ اما اگر ولایت علی را در موقف اوّل نداشت، از همانجا می‌رود داخل جهنم [و] اصلاً به

بازخواست خواهند شد؛ یعنی: ای ملائکه! بندگان را در پل اوّل متوقف کنید و از آنها درباره‌ی ولایت علی علیه السلام و حبّ اهل بیت علیهم السلام بپرسید. جماعتی از عامّه مورد پرسش در آیه را ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌دانند؛ به عنوان نمونه افراد ذیل این نظر را ابراز کرده‌اند:

۱. حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی در کتابش **ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام**.
 ۲. حافظ ابونعیم اصفهانی در «**ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام**».
 ۳. خوارزمی در «**المناقب**».
 ۴. ابن حجر در «**الصواعق المحرقة**».
 ۵. زرنندی در «**نظم دُرر السمطين**».
 ۶. قندوزی در «**پنایع الموده**».
 ۷. حاکم حسکانی در «**شواهد التنزیل**».
 ۸. سیّد شهاب‌الدین احمد در «**توضیح الدلائل فی تصحیح الفضائل**».
- علامه امینی نیز در کتاب الغدير (ج ۱، ص ۳۸۸ و ج ۲، ص ۳۱۰)، نام برخی از دانشمندان عامّه را که به این نوع روایت معترفند ذکر می‌کند. علامه حلّی در وجه استدلال به این آیه می‌فرماید: «هرگاه از ولایت پرسش می‌شود، لازم است که تنها در حق امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت باشد؛ و در حق غیر او - یعنی صحابه - ثابت نیست. [و چون این پرسش نسبت به دیگران مطرح نیست]، پس او امام و خلیفه است». ر.ک: منهاج الكرامة، البرهان الرابع عشر، ۹۰، (مخطوط) و نقل عنه فی: قادتنا، کیف تعرفهم؟ ج ۲، ص ۴۰۰.

ایستگاه‌های بعدی نمی‌رسد. این ولایت امیرمؤمنین است. بسم الله حالا این آیه‌ی شریفه، و این که روز قیامت از ولایت امیرمؤمنین می‌پرسند، چگونه دلالت می‌کند بر خلافت بلافضل مولى الموحدين امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام از نبی خاتم ﷺ. این مطلبی است که نحوه دلالتش را بر خلافت بلافضل امیرمؤمنین برای شما عرض خواهم کرد.

روز قیامت از ما درباره‌ی ولایت می‌پرسند. بسم الله من گوینده [و] شمای شنونده چه مهیا کرده‌ایم که جواب بدهیم؟ اگر بپرسند از ولایت علی - که می‌پرسند - چه آماده کرده‌ایم که جواب بدهیم؟... آیا آماده جواب دادن هستیم؟ الآن یک عده‌ای نیامده‌اند تا آرام آرام برای ما نسبت به ولایت امیرمؤمنین و فضائل امیرمؤمنین شک و شبهه ایجاد بکنند. الآن در گوشه و کنار نیامده‌اند به شما بگویند که - ولو این که لباس گوینده مثل من باشد، می‌خواهد مثل من هم عمامه داشته باشد می‌خواهد سیاه باشد یا سفید. سیاه و سفیدی مهم نیست - ، آقا این حدیث غدیرخم تواتر ندارد!!!

نیامده‌اند در گوشه و کنار، یکی یکی فضائل امیرمؤمنین را منکر بشوند؟ آن سید نیامده است بگوید حدیث دارا در زمانی گفته شد که قصه‌ی حکومتی در کار نبود و پیامبر حکومتی تشکیل نداده بود تا بخواهد در آن روز جانشین حکومت تعیین کند. آن وقتی که در ابتدای دین اسلام پس از سه سال که دین مخفی بود پیامبر اسلام

۱. رک: الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۸۷، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۶، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۰۵، کنز العمال، ج ۶، احادیث شماره ۶۰۰۸، ۶۰۴۵، ۶۱۰۲، ۶۱۵۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۶۷، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۷ و تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۸۷.

می‌خواهند ابلاغ رسالت کنند. خانواده خودشان بنی‌هاشم و قریش را جمع کردند. می‌خواهند بگویند من پیغمبرم. سه شب جمعشان کردند و غذا مهیا کردند. غذا در یک ظرف کوچکی بود و عده زیادی بودند رسول خدا ﷺ همه قریش را از این ظرف کوچک به اعجاز غذا داد. و گفتند سحر است؛ به تمسخر گرفتند و رفتند بیرون. شب سوم پیغمبر خدا ﷺ پیش‌دستی کردند فرمودند: من پیامبر خدا هستم چه کسی دعوت مرا اجابت می‌کند؟ هرکس دعوت مرا در این جلسه اجابت کند او بعد از من وزیر، وصی و جانشین من است. این حدیث دار [است]. چه کسی بلند شد؟ یک آقازاده‌ای که آن روز حدود سیزده سال سن داشت؛ یعنی امیرمؤمنین علی علیه السلام. فرمودند: علی جان! بنشین.

بار دوم [فرمود] چه کسی اجابت می‌کند؟ باز علی بلند شد.

بار سوم [فرمود]، باز امیرمؤمنین [بلند شد].

ابوطالب هم در جلسه حاضر بود. ابوطالب را به مسخره گرفتند و قریش گفتند: ای ابوطالب! پسرت علی رئیس است؛ از این به بعد باید از پسر سیزده ساله‌ات حرف گوش کنی. ابوطالب را به تمسخر گرفتند و از خانه بیرون رفتند. این حدیث دار است.^۱ باز مردک می‌آید می‌گوید - حدیث دار وقتی که گفته شد - بله هست؛ اما قصه‌ی حکومتی در کار نبود و پیغمبر حکومتی تشکیل نداده بود که بخواهد جانشینی این حکومت را به علی بدهد.

۱. رک: شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰-۲۱۲ و فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۹۹-۱۰۴.

حواست هست آقا؟ امروز گرفتار این حرف‌هاییم. یکی یکی دارند احادیث مناقب و فضائل مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام را مورد حمله قرار می‌دهند.

ای کاش بیگانگان بودند! ای کاش وهابی‌ها بودند که این کار را می‌کردند. نه، یک عده‌ای هستند که اسم خودشان را شیعه گذاشته‌اند. لباس من را دارند. حالا بعضی از این حرف‌ها از لبنان بلند می‌شود و بعضی هم از ایران و یک عده را هم دنبال همین حرف‌ها می‌کشند.

مردم! بیدار کارتان باشید. مردم! به خدا قسم من و شما یک علی داریم. می‌خواهند این را از دست من و شما بگیرند. حواستان جمع باشد در مجالسی که یک گوینده‌ای یک این چنین شبهاتی را دارد القاء می‌کند، یک این چنین حرف‌هایی را دارد می‌زند اگر می‌توانی بلند بشوی و اعتراض بکنی، پاشو و اعتراض کن، فریاد بزن. اگر می‌توانی ترس. به خدا قسم کسی که برای علی داد بزند پیغمبر خدا دعایش کرده‌اند. **اللهم انصر من نصره**. آقا بالاتر از این است که تو را می‌کشند. پریشب جایی بودیم، گفت: می‌زنند و می‌کشندت.

گفتم: چه سعادت‌ی بهتر از این که مرگ کسی در راه امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد.

آخرش که باید بمیریم. چه کسی تا حالا زنده مانده است؟ پدر من زنده مانده است یا پدر شما؟ آخرش که باید بمیریم. چه سعادت‌ی از این بالاتر که کسی، مرگش در راه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام باشد.

مرحوم آیه‌الله آقای سید موسی صدر معروف به امام موسی صدر - به حسب آنچه که مسموع شده است - این مردک [=قذافی]

مجنون در لیبی، او را دعوت کرد و در یک مجلسی داشت سخنرانی می‌کرد. آقا موسی صدر! ذوق، سلیقه، فکر، درس و بحث، مدیریت، سیاست، هیکل، دو متر قد، رشید و زیبا نشسته است، آن هم در صف اول مهمان‌ها.

این مردک مجنون در سخنرانی می‌گوید که علی چه گفته است؟ اما من چنین می‌گوییم. آقا موسی صدر بلند شد گفت تو کی هستی؟ - در مملکت خودش - که خودت را می‌گذاری جفت امیرالمؤمنین. حد خودت را بفهم. قدر خودت را مراعات کن. علی ربطی با تو ندارد که تو می‌گویی علی این را گفت و من این چنین می‌گوییم. خلاص. آن جلسه تمام شد. از آن جلسه که بیرون رفتند دیگر کسی آقا موسی صدر را ندید. بعضی می‌گویند او را انداخته‌اند در ظرف اسید که استخوان‌هایش هم آب شده است.^۱ در هر صورت شهادت در مقابل دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاترین درجه‌ای است که شیعه‌ای می‌تواند بدان دست یابد. و چه سعادت‌ی از این برتر و والاتر؟! می‌توانی داد بزن. نمی‌توانی؟ خوب یکی می‌گوید من می‌ترسم. خدا رحمت کند آقای شیخ محمدجواد مغنیه را در خود لبنان. می‌دانید لبنان یک مجتمعی است، یک اجتماعی است، یک مملکتی است که

۱. در مورد علت و انگیزه‌های ربودن و یا مخفی کردن امام موسی صدر، فقط بر پایه حدسیات می‌توان اظهار نظر کرد... ر.ک: خاطرات سیاسی اجتماعی، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۳۰.

البته اخیراً طبق اعترافات حُسنی مبارک، امام موسی صدر در طی یک مشاجره با قذافی شکنجه می‌گردد و پس از چهار ساعت به شهادت می‌رسد و به بدن او آهن می‌بندند و جسد او را به دریا می‌اندازند و

شیعه دارد. سنی دارد. مسیحی دارد. مارونی دارد. اسماعیلی دارد. دروژی دارد. در آن کشور طوایف مختلف دنیا با هم زندگی می‌کنند و تعایش دارند. مشکل و اصطکاک آن‌چنانی با هم ندارند مگر این که دشمن مشکل و اصطکاک طرح و ایجاد کند. مرحوم آقا شیخ محمدجواد مغنیه از خانه که بیرون می‌آمد و رد می‌شد، دم درب خانه‌اش یک کسی بود که واکس می‌زد. این فرد، سنی خیلی متعصبی هم بوده است. اینها با هم در یک شهر زندگی می‌کنند وقتی که از جلوی او رد می‌شد می‌گفت: **اللهم العن معاویه**. معاویه برای اینها چه کسی است؟ بگو. **خال المؤمنین** است. می‌گویند دایی مؤمنین است. خواهرش زن پیغمبر است. خودش را خلیفه پیغمبر می‌داند. این قدر آدم احمق باشد. در [کشور] سعودی [به نام] فضائل یزید بن معاویه کتاب درسی می‌نویسند. برای پسرش هم کتاب فضائل و مناقب می‌نویسند. شما یک فضیلت برای یزید سراغ دارید؟ اما آنان کتاب فضائل و مناقب یزید بن معاویه می‌نویسند. برای پسرش - یزید - که این‌گونه می‌نویسند، پس برای معاویه چه می‌کنند؟!

حالا یک کسی هم مثل نسائی^۱ صاحب کتاب سنن^۱ برای شام

۱. احمد بن علی بن شعیب، ابو عبدالرحمان (۲۱۵-۳۰۳): محدث حافظ، شیخ الاسلام و یکی از مؤلفان صحاح سته و شهره به زهد و عبادت. او در شهر نسا [در دو منزلی سرخس] متولد شد و از آغاز نوجوانی به آموختن علم روی آورد و سراسر خراسان، عراق، جزیره، شام و مصر را در طلب حدیث درنوردید و سرانجام در مصر سکونت گزید و اما در سال ۳۰۳ به سبب حسدورزی برخی از مشایخ آن دیار، مصر را ترک کرد و به فلسطین رفت و چون به شهر رمله رسید، مردمان آن شهر از او خواستند تا احادیثی در فضایل معاویه نقل کند و چون چنین

دعوتش کردند و منبر رفت.

گفتند: تو برای ما حدیث خیلی گفتی، اما در شأن معاویه و فضائل و مناقب او چیزی نگفتی.

گفت: حدیثی در فضائل و مناقب معاویه بلد نیستم.

گفتند: معاویه سال‌ها در شام حکومت کرده است و ما همه

شامی‌ها مرید اویم. چطور است تو فضائل و مناقب او را نمی‌دانی؟!

گفت: نیست که بگویم. فقط یک حدیث دارم از پیغمبر برای

معاویه و آن حدیث این است که پیغمبر پیغام دادند که معاویه را صدا

بزنید بیاید، ولی او نیامد. بار دوم فرستادند باز نیامد. بار سوم آن

واسطه رفت و آمد و گفت: از همان اول [معاویه] دارد غذا می‌خورد و

گفت غذا خوردنم که تمام بشود می‌آیم. غذا خوردنش را عمداً طول

داد تا نسبت به حرف پیغمبر خدا بی‌احترامی کرده باشد.

لذا گفت من یک حدیث از پیغمبر خدا درباره معاویه دارم و آن

حدیثی نیافته بود و نداشت، به‌ناچار خاموش ماند و مردم نیز او را چندان زدند که به سختی رنجور شد و از آن شهر بیرون رفت؛ اما بر اثر ضرباتی که بر او وارد آمده بود در میان راه درگذشت و او را در بیت المقدس به خاک سپردند. رک: فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۰۵۱، وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۷۷، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۳۹، تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۳۴۴ و تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳.

۱. نسایی دارای دو تألیف، با نام سنن می‌باشد:

الف: السنن الصغری، معروف به «المجتبی» یا «المجتبی».

ب: السنن الکبری.

حدیث این است که فرمود: **اللَّهُمَّ لَا تُشْبِعْ بَطْنَهُ**،^۱ خدایا هیچ وقت شکمش را سیر نکن.

گفت: من همین را دارم و دیگر هیچ. معاویه هم تا آخر عمرش بر سر سفره غذا که می‌نشست آنقدر می‌خورد [و] می‌گفت آرواره‌هایم از خوردن خسته شد؛ اما هنوز احساس سیری نکرده‌ام. نفرین پیغمبر خدا در حقش مستجاب شد. گفت من همین حدیث را بدم و چیز دیگری بلد نیستم. چیز دیگری نیست. کسی که تا فتح مکه کافر بوده است و در جنگ‌های بدر و احد و احزاب شرکت داشته است و در نقطه مقابل پیغمبر می‌جنگیده است چه فضیلت و منقبتی دارد؟!^۲ چه برایتان بگویم؟ معاویه چیزی ندارد. شامی‌ها از منبر کشیدندش به پایین و آنقدر کتکش زدند که مرض فتق پیدا کرد.

حرف ما چه بود؟ گفتیم اگر در مجالس، گوینده‌ی فضائل و مناقب امیرمؤمنین عمامه داشته باشد یا نداشته باشد، سفید باشد یا سیاه، ریشش کم باشد یا پهن باشد، برایش لقب بگذارند یا نگذارند، اگر دیدی که منکر است پاشو و داد بزن. اگر نمی‌توانی داد بزنی، لااقل

۱. نقل الذهبي عن الوزير ابن حنّزابة أنه سمع من محمد بن موسى المأموني (صاحب النسائي) إنكار قوم عليه تأليف كتاب (خصائص علي) و تركه تصنيف فضائل الشيخين، و حتي بعد أن صنّف النسائي لا حقاً مؤلفاً بهذا الشأن، قيل: ألا تُخرج فضائل معاوية...؟ فقال: أي شيء أخرج؟! حديث: (اللَّهُمَّ لَا تُشْبِعْ بَطْنَهُ)؟ فما كان من السائل إلا أن سكت. ر.ك: سير أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۲۹.

۲. یکی از شبهاتی که طرفداران معاویه، مردم را با آن فریب می‌دهند این است که، در فضیلت معاویه اخبار و روایاتی را نقل می‌کنند و او را دارای منقبت مخصوص معرفی می‌نمایند... ر.ك: معاویه و تاریخ، ص ۲۷۵-۲۸۳.

می‌توانی که از مجلس بیرون بروی. این که مشکلی ندارد پاشو و مجلس را ترک کن؛ کسی که زندانت نکرده است. اگر می‌بینید حرف‌های نامربوط می‌زنند بلند شوید و مجالس اینان را ترک کنید؛ قهر کنید تا مستمع نداشته باشد. پاشو از جلسه برو بیرون. کاری با تو ندارند، پس پاشو و برو بیرون. این را که دیگر نمی‌گیرند و نمی‌زنند و نمی‌بندند. پاشو سرت را زیر بینداز و از جلسه برو بیرون.

نشین پای این حرف‌ها. تقویت نکن این‌ها را. نشستن پای این حرف‌ها تقویت اینها است. الآن مُد شده است هرکس از راه برسد یک فضیلت از فضائل و مناقب امیرمؤمنین علیه الصلاة والسلام را منکر می‌شود. از آن طرف، می‌گفت شب عید غدیر بود در زندان اوین، زندان اوین بعد از انقلاب، بند ارباب عمائم و روحانیون. می‌گفت: گفتیم شب عید غدیر مجلس جشنی بگیریم. چند نفر از پیرمردان و ریش‌سفیدان آنجا آقایی را تعیین کردند برای سخنرانی. یکی از آنها یک سید قمی بود که در این شبکه‌های وهابی به او می‌گویند آیه‌الله العظمی. یکی از کتاب‌هایش رد کتاب مفاتیح الجنان مرحوم آقا شیخ عباس قمی است و نسبت به امیرمؤمنین هم جسارت دارد و منکر است. در سعودی وهابی‌ها کتاب‌هایش را چاپ می‌کنند و روی جلدش هم می‌نویسند: آیه‌الله العظمی فلانی که نمی‌خواهم اسمش را ببرم؛ زیرا مجلس ما سنگین‌تر، و احترامش بیشتر است. می‌گفت این پیرمرد هم در اوین بود. چند نفری صحبت کردند تا نوبت به این پیرمرد رسید. شب عید غدیر رفت بر منبر و یک ساعت و نیم در فضائل خلیفه ثانی حرف زد.

حواستان جمع باشد که دارید چه می‌کنید. پا منبری که رفته‌اید.

اگر گوینده دارد حرف نامربوط می‌زند مجلس را ترک کن. شعور هم چیز خوبی است. آخه شب عید غدیر، آن هم چه فضیلتی؟! حالا [شخصیت] امیرمؤمنین علیه السلام را دارند کم‌رنگ می‌کنند. بابا این در خیبر را که چهل مرد باید می‌کندند، چه‌گونه بازش می‌کردند؟! درب روی زمین یک حرف دیگری دارد و باز و بسته شدنش اگر روی پاشنه باشد یک کیفیتی دیگر دارد و وزنش روی خودش است. باز و بست کردن درب با بلند کردن در فرق می‌کند. هر جا که برسند می‌خواهند بزنند.

پیرمردان شاید یادشان باشد که مرحوم علامه‌ی امینی رضوان الله تعالی علیه در همین مسجد منبر رفته است. اولین بار که به اصفهان آمد در همین مسجد منبر رفت. اوّل یک دهه اینجا منبر رفت. البته بعد از این منبر حدوداً یک ماهی اصفهان بودند و بعداً به جای دیگر رفتند. اما اوّل اینجا ده شب منبر رفتند.

مرحوم علامه‌ی امینی یک عمر زحمت کشید و کتاب شریف الغدیر را نوشت که در آنجا تواتر حدیث غدیر را ثابت کرد.۱ حالا این مردکی که چند روز پیش از دنیا رفت و یک نفر از آقایان معظمّ مراجع، وفات و مرگش را تسلیت نگفت. او می‌گوید حدیث غدیر

۱. رک: منشور عقائد امامیه، ص ۱۶۰. آیه‌الله شیخ جعفر سبحانی در این کتاب فرموده: حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث، از صحابه و تابعین و محدّثان اسلامی، آن را در هر قری به صورت متواتر نقل کرده‌اند. یکصد و ده نفر از صحابه، هشتاد و نه تن از تابعین و سیصد و پنجاه تن از علماء و محدّثان اسلامی حدیث غدیر را نقل کرده‌اند و با این تواتر، در اصالت و اعتبار این حدیث، جای هیچ تردیدی وجود ندارد....

تواتر ندارد. تو اصلاً مطلع نیستی. الغدير علامه‌ی امینی دست بچه‌ها هم هست.

بنا است منکر شوند. [می‌خواهند فقط انکار کنند]. آن وقت در ورودی گمرک سعودی، مأمورین سعودی که ساک‌های حجاج را می‌گردند، کتب مناسک حج آقایان مراجع را می‌گیرند؛ اما کتاب مناسک حج این شخص را که می‌بینند به او پس می‌دهند و می‌گویند خوش رجل. بیا این را بگیر این خوب مردی است. چرا؟ چون حرف‌های همان‌ها را می‌زند. حواست جمع باشد که علی علیه السلام را مفت از تو نگیرند. امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیتی نیست که دومی داشته باشد.

پیشب گفتم [علی] نسخه‌ی بلاثانی است که دومی ندارد. خدای علی یکی است علی هم یکی است. هیچ‌کس به مقام علی نمی‌رسد. حکم علی مقدم است بر حکم هر قاضی، حتی اگر آن قاضی خلیفه‌ی اول و دوم و سوم باشد. خودشان قبول داشتند و لذا خیلی‌ها را دارند می‌برند که حد بر آنان جاری کنند و آنان استغاثه به امیرمؤمنین می‌کنند، آقا می‌گوید بیاوریدش. شرطه‌ها [=پلیس و نیروی انتظامی] او را می‌آورند. اگر علی گفت توقف، حکم باطل است. آقا [امام علی] بررسی می‌کنند و حکم جدید صادر می‌کنند. از این پس حکمی را که علی داد اجرا می‌شود. خود خلفاء جور هم قبول داشتند و اجرا می‌کردند. آن علمش، آن قضاوتش، آن شجاعتش. ۱ می‌فرماید: والله اگر تمام عرب در مقابل من بایستند، به آنها پشت نمی‌کنم. حرف

۱. الموقیات، ص ۳۴۳، ح ۱۹۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰؛ و کحل البصر، ص ۸۹.

نیست، ادعا [هم] نیست. اما درباره‌ی شجاعت امام علی علیه السلام شما می‌دانید که زره امیرالمؤمنین پشت نداشت؛ چرا؟ چون او پشت به دشمن نمی‌کرد. زره امیرالمؤمنین فقط جلو داشت و پشت نداشت. چون هیچ‌وقت پشت به دشمن نمی‌کند تا مورد حمله دشمن قرار بگیرد.^۱

در جنگ صفین، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفتند: معاویه! چرا مردم را به کشتن می‌دهی؟ من و تو با هم جنگ داریم. من اینجایم تو هم بیا جلو، ما دو نفر با هم می‌جنگیم؛ هرکس پیروز شد کار ختم است دیگر. درست است؟ چرا داری مردم را به کشتن می‌دهی؟ بیا به میدان جنگ من آماده‌ام. عمرو بن عاص بدجنس هم که این حرف را شنید گفت: **أَنْصَفَكَ الرَّجُلُ**؛ [این مرد] دارد به تو انصاف می‌دهد. راست می‌گویند؛ بیا برو جلو.

به عمرو بن عاص گفت که: خبیث می‌خواهی مرا به کشتن بدهی؟ چه کسی تا حالا به جنگ علی رفته و زنده برگشته است؟! تو می‌خواهی در این میان از آب گِل آلود ماهی بگیری و مرا به کشتن بدهی؟ چه کسی به جنگ علی رفته و زنده برگشته است؟! این است شجاعت علی علیه السلام.

زهد^۲ علی علیه السلام را برایت بگویم. آن وقتی که خلیفه‌ی سوم به

۱. رک: فدک، (اثر غلامحسین مجلسی)، ص ۳۲-۳۴.

۲. صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۱۶۵؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۳؛ المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۳۸؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۲۵؛ و کامل (ابن اثیر)، ج ۳، ص ۴۰۱.

اندازه ستون‌های این مسجد با تبر طلا قسمت می‌کرد و می‌بخشید به بنی‌امیه. مالیات‌ها و خمس و زکات‌ها و خراج‌هایی که از بلاد اسلام می‌آمد، با تبر، ستون ستون طلا قسمت می‌کردند به مردم، نه؛ بلکه به بنی‌امیه که خودش هم از بنی‌امیه بود. تقسیم می‌کرد به بنی‌امیه تا خلافت رسید به امیرمؤمنین علیه السلام. آقا فرمودند غلام را با مولا مثل هم دو دینار مساوی می‌دهم. ستون ستون طلا می‌گرفتند. حالا علی با غلامش باید در صف بایستند و دو دینار بگیرند. به غلام دو دینار، به این [مولا] هم دو دینار. با این حال که بیت‌المال مساوی تقسیم می‌شد، طاقت نیاوردند. تازه علی علیه السلام همین را هم که مساوی تقسیم می‌نمودند و همه [اموال] را رد می‌کردند، کف بیت‌المال را جارو می‌کردند و در [همان] بیت‌المال دو رکعت نماز می‌خواندند [و می‌فرمودند]: زمین بیت‌المال! شهادت بده که علی تمام آنچه را که در تو بود مساوی بین مسلمانان تقسیم کرد.

آیا کسی می‌تواند این حرف‌ها را بزند: **یا دنیا! غری غیری!** ای دنیا! تو را سه طلاق کرده‌ام برو غیر مرا فریب بده. می‌خواهی من علی را فریب بدهی؟!

یا دنیا! غری غیری؛

ابن سکیت را خلیفه عباسی شهید کرد. بچه‌های خلیفه را درس می‌داد. ادیب بزرگی است [و] خلیفه می‌دانست که شیعه است. از او پرسید: دو پسر من نزد تو عزیزترند یا حسن و حسین علی؟ معلم پسران خلیفه‌ی عباسی است. چه بگوید؟ اگر چیزی

نگوید، یک عمر دیگر هم در دستگاه خلیفه می‌چرد، غیر این است؟ کسی که معلم بچه‌های خلیفه است، حقوقش، حقوق معلمین آموزش و پرورش شما که نیست. حقوقش بالاتر است و به او رسیدگی می‌کنند و می‌چرد. دارد پسران خلیفه را درس می‌دهد. چند سال دیگر هم می‌چرد و از دنیا می‌رود. [در پاسخ خلیفه] چه گفت؟ [گفت این] چه حرفی است که تو می‌زنی؟! بچه‌های تو، و حسن و حسین؟! خاک کف پای قنبر، غلام علی بر بچه‌های تو می‌ارزد و می‌چربد. [قنبر خادم علی بهتر است از] بچه‌هایت و خودت، با هم.

گفت: زبانش را از پشت گردنش بیرون بکشید. زبان ابن سکیّت را از پشت گردنش بیرون کشیدند و شهید شد.^۱
این بهتر بود یا [بگوید] آقا بگذار زندگی کنیم. ما چه کار به این کارها داریم؟ بگذار نمانان را بخوریم.
چه کسی را سراغ دارید که در بازار پیراهنی بخرد. دکاندار دو

۱. ر.ک: هدیه الأحاباب، ص ۷۲ و تتمه المنتهی، ص ۲۸۳.

ابن السکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی شیعی یکی از ائمه‌ی لغت و حامل لواء علم عربیت و ادب و شعر، صاحب اصلاح المنطق و از خواص امام محمدتقی علیه السلام است و ثقه و جلیل است. در سنه ۲۴۴ (رمذ) متوکل او را به قتل رسانید، و سببش آن بود که او مؤدب اولاد متوکل بود. روزی آن ملعون از وی پرسید که: دو پسر من معتز و مؤید نزد تو بهترند، یا حسن و حسین. ابن السکیت شروع کرد به نقل فضائل حسنین علیهم السلام. متوکل به غلامان ترک خود امر کرد تا او را در زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند، پس او را به خانه‌اش بردند، در فردای آن روز وفات کرد، و به قولی در جواب متوکل گفت که: قنبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو. متوکل امر کرد تا زبانش را از قفایش بیرون کشیدند...

پیراهن می‌گذارد جلوی او به قیمت دو درهم و چهار درهم. هر دو را می‌آورد به خانه.

می‌گوید: قنبر! یکی را تو بردار.

قنبر دو درهمی را برمی‌دارد.

می‌گوید نه، دو درهمی را بگذار برای من و چهار درهمی برای تو، آن پیراهن گران‌تر.

گفت: آقا تو امام مسلمینی، پیشوایی، رهبری، شما آقای منی و من غلام توأم. دو درهمی از من و چهار درهمی از شما.

فرمود: نه، دو درهمی را بگذار برای من و چهار درهمی را تو بردار. تو جوانی.

اگر مثل علی دارید بیاورید. اگر ندارید که ندارید - به حضرت عباس نداریم، چون مردم به قسم حضرت عباس خیلی اعتقاد دارند که درست هم هست و با عباس پسر امیرمؤمنین کسی نمی‌تواند شوخی کند امیرمؤمنین علیه السلام نسخه منحصر به فرد است -، وقتی مانند علی علیه السلام را نداریم پس بیایید غلام حلقه به گوشش بشویم و از او دفاع کنیم.

شما کسی را سراغ دارید که برای قاتلش شیر بفرستد؟

شما سراغ دارید کسی را که بگوید [مبادا قاتل مرا] اذیت کنید.

نبرید زیر هشت شکنجه‌اش بدهید و بگویید اعتراف کن، ابدأ؛ ضربهٔ

مکانِ ضربهٔ. یک ضربه به من زده است [شما] هم یک ضربه بزیند.

خلاص.

بله بعد از این ضربت که مُرد، چون جسد قاتل انبیاء و اوصیاء

انبیاء باید سوخته شود، جسدش را پس از مردنش بسوزانید اما

مرگش فقط با یک ضربه باشد و اصلاً او را اذیت نکنید. همین امروز

طبق وصیت امیر مؤمنین علیه السلام اجراء شد. سراغ دارید؟
 خلیفه‌ی دوم را ضربت زد. - یا امیر مؤمنین! مرا به بزرگی خود
 عفو کنید که در روز شهادت شما نام آنها را می‌برم - اما می‌خواهم
 یک مقایسه‌ای برای خودم و شما مردم بکنم.
 خلیفه‌ی دوم را، آن فردی را که می‌دانید و می‌شناسید ضربت
 زد. پسر خلیفه - عبیدالله بن عمر - افتاد میان مردم و مردم را کشت.
 دختر ابولؤلؤ را کشت. او قاتل است، [آیا] دختر قاتل هم باید کشته
 شود؟! دامادش را کشت. [آیا] داماد قاتل هم باید کشته شود؟!
 جماعتی را کشت به حدی که خود خلیفه بعدی - عثمان - به سعد ابن
 ابی وقاص دستور داد عبیدالله بن عمر را حبس کن که دارد مردم را
 می‌کشد. هنوز نمرده بود؛ چون سه روز [عمر] در بستر بود. هنوز
 دومی نمرده بود که مردم را می‌کشت. اما امیر مؤمنین [فرمود] یک تن
 به من یک ضربت زده، یک ضربت به او می‌زنید. خلاص. پرونده بسته
 شد. مبادا بیفتید میان مردم و مردم را یکی یکی بکشید مثل آنان که
 قبلاً این کار را کردند.

حالا چه شد؟ سعد بن ابی وقاص او را زندان کرد. یک هفته
 پس از خلافت عثمان، خود سعد ابن ابی وقاص او را آزاد کرد - به
 قول آنان، پسر خلیفه‌ی مرحوم بود - . سعد او را آزاد کرد و عثمان
 هم قصه را تعقیب نکرده؛ همه مقتولین عبیدالله بن عمر کانه خونشان
 هدر بوده است. اصلاً چه کسی را داریم با چه کسی مقایسه می‌کنیم!
 با چه کسی؟ با این‌ها؟ شما مثل امیر مؤمنین را بیاورید. شما بیاورید
 مثل امیر مؤمنین، کسی را که در نیمه‌های شب به درب خانه فقرا برود.
 اصحاب علی بر جان علی می‌ترسیدند. امیر مؤمنین دشمن دارد.

قبر حضرت امیر سال‌ها از [دست] دشمنانش مخفی بود. وای به حال علی علیه السلام که زنده است و در میان مردم دارد راه می‌رود. شما بیاورید مثل امیرالمؤمنین کسی را که در نیمه‌های شب غذا و آب و نان، سکه و پول و آذوقه بردارد و ببرد به درب خانه فقراء، آن هم با روی پوشیده، نه مقابل پنجاه دوربین. اگر دارید؟ بیاورید.

مقابل تلویزیون دست می‌کشد بر سر بچه یتیم‌ها. پنجاه دوربین دارد فیلمبرداری می‌کند. در تاریکی شب روبسته با برقع اصلاً کسی نمی‌داند که او کیست؟

حتماً قصه‌ی آن پیرمرد را چند بار خوانده‌اید؟ دیشبی که حسن و حسین از دفن پدرشان علیهما السلام برمی‌گشتند، مشیعیین برمی‌گشتند، دیدند پیرمردی بیمار نشسته و گریه می‌کند. چند بار شنیده‌اید؟ پیرمرد گفت یک آقای بود شب‌ها برایم شام می‌آورد. می‌نشست و با من حرف می‌زد و درد و دل می‌کرد. لباس‌هایم را می‌شست. خودم را می‌شست و حمام می‌کرد. غذایم می‌داد و با من حرف می‌زد. دست نوازش بر سرم می‌کشید. سه شب است که دیگر آن آقا نمی‌آید. داستان نیست. [اگر چنین کسی را] سراغ دارید بیاورید. به خدا مانند علی پیدا نمی‌کنید. حالا که مانند علی را پیدا نمی‌کنید محکم به دامانش بچسبید. نگذارید ولایت علی را از شما بگیرند. نگذارید ضعیفش کنند. محکم و استوار پای ولایت امیرمؤمنین بایستید. روز قیامت می‌گویند: ﴿وَقَفُّوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۱ از ما می‌پرسند. آنان را نگهدارید، باید از آنان سؤال کنیم.

۱.سوره صافات، آیه ۲۴.

ولایت امیرمؤمنین یک سکه‌ی دو رو است. دو رو دارد. باید این دو را داشته باشید. یک رویش دوستی و محبت و [اعتقاد به] خلافت بلافصل علی علیه السلام و محبت به علی علیه السلام و اطاعت از علی علیه السلام و دوستی علی علیه السلام و خاندانش است. این یک رویش. تمام شد. بر منکرش لعنت.

یک روی دیگر هم دارد و آن این که باید از دشمنان علی بیزاری بجوییم. باید تبرا بجوییم. نمی‌شود کسی بگوید ولایت علی علیه السلام را دارم ولی با آنها هم کاری ندارم. آنها هم باشند سر جای خودشان. نمی‌شود. این ولایت علی علیه السلام نیست.

باید از آنان هم تبرا بجوییم. ما نمی‌گوییم کسی فریاد بزند. نمی‌گوییم احساسات دیگر فرق را تحریک کنند؛ اما نزد خودمان که می‌توانیم. با خودمان که می‌توانیم.

من که می‌توانم این‌ها را به بچه‌ام بگویم؛ آیا حق ندارم؟!

به بچه‌ام که می‌توانم بگویم بابا جان سراغ اینان نرو، اینان غاصبند. اینان حق علی علیه السلام را گرفتند. این که دیگر ممنوع نیست. این که دیگر خلاف وحدت نیست. این که دیگر تحریک احساسات دیگران نیست. کسی نمی‌تواند با دشمنان علی علیه السلام همراه باشد. آن خانمی که خبر شهادت علی علیه السلام به او رسید و شادی کرد؛ آیا ما می‌توانیم با آن خانم همراهی داشته باشیم؟ نخیر نمی‌شود.

عایشه خانمی که پس از شهادت علی علیه السلام نام غلامش را

عبدالرحمان گذاشت^۱ چرا؟ چون قاتل امیرمؤمنین، عبدالرحمان بن ملجم مرادی - أشقی الأولین و الآخرین لعنة الله علیه - بود. اسم غلامش را گذاشت عبدالرحمان تا نام آن مردک زنده بماند. بعد هم به عبدالرحمان می‌گوید دست مریزاد. ما می‌توانیم با این خانم [یکی و همراه باشیم]؟ اگر شما می‌توانی، برو. می‌توانی؟

[آیا می‌توانیم همراه باشیم] با آنانی که درب خانه‌ی علی علیه السلام را شکستند. آتش زدند. فاطمه پشت در آمد. محسن را سقط کردند. سیلی به صورت زهرا زدند. بازوی زهرا را با غلاف شمشیر شکستند، می‌توانی؟ برو ما حرف نداریم. اگر کسی می‌تواند برود.

دو رو دارد، [مراقب باش] روی دومش را از تو نگیرند. جفت همدند. الآن یک عده‌ای دارند روی دوم - تبرا را - برائت جستن از دشمنان حضرت علی را سست می‌کنند. آب در آن می‌کنند و کم‌رنگش می‌کنند.

می‌گوید زیارت عاشورا نخوانید. چرا نخوانیم؟ [چون] درونش دارد: اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك، اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعة و بايعة علی قتله، اللهم العنهم جميعاً؛ [وچون درونش دارد] اللهم خصص أنت أول ظالم باللعن مني و ابدأ به أولاً ثم الثاني و الثالث و الرابع، اللهم العن يزيد خامساً. نفر پنجم [= الخامس] کیست؟ [معلوم است] یزید بن

۱. رک: الجمل، ص ۱۵۹ از شیخ مفید؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۴۶ و ج ۳۲، ص ۳۴۱؛ سفینة البحار، ج ۳، ص ۷۴۱؛ ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۳۵۷؛ و تقویم الشیعة، ص ۳۴۳.

معاویه. خوب اولی و دومی و سومی و چهارمی معلوم است [و] همه می دانند کیانند. خیلی خوب.

کسی آمده بود [و] چیزی نوشته بود که مراد از اولی چه کسی است؟ قاییل است. [همان] قاییل که هاییل را کشت!!

به او گفتم مردک خودت را مسخره کرده‌ای؟ مراد از اولی قاییل است که هاییل را کشت!! این مهملات چیست که نوشته‌ای!!

دارند کمش می کنند. کم رنگش می کنند؛ حواستان باشد. مراقبت کنید [که] کم رنگ نشود. یک بار قصه زید بن علی را برایتان گفتم. زید بن علی بن حسین علیه السلام قیامی کرد [که] حتی ابوحنیفه - امام فرقه‌ی حنفی - گفت، ملحق بشوید به زید؛ لذا در سپاه زید سنی و شیعه، همه بودند که برای زید می جنگیدند. آمدند با زید بیعت کنند. یک طایفه‌ای که آمدند با زید - زید شهید - بیعت کنند...

برای امر به معروف و نهی از منکر مقابل ظلم بنی امیه حواست هست؟ دست زید که آماده بود بیعت کند.

گفتند: زید! ما با تو بیعت می کنیم به خلافت علی علیه السلام، که علی علیه السلام خلیفه‌ی برحق است؟ اما [ای] زید! ما با آن اولی و دومی هم کاری نداریم. رهایشان کن، رهایشان کن کاری نداریم. فقط علی علیه السلام خلیفه‌ی برحق است؛ اما آنها را کاری نداریم. دیگر شد. شد دیگر. ما با آنان کاری نداریم؛ یعنی آنان را بله نمی دهیم. اما نه... تا این را گفتند، زید دستش را کشید عقب [و] گفت: آن وقت جواب مادرم فاطمه را چه بدهم؟ جواب مادرم فاطمه را چه بدهم؟ آنهایی که این حرف‌ها را گوشه و کنار می زنند، یکی دیگرشان گفته است سند زیارت عاشورا ضعیف است. بدبخت تو سند نمی شناسی. تو نزد چه

کسی رجال خوانده‌ای که می‌گویی سند زیارت عاشورا ضعیف است. سند زیارت عاشورا صحیح است. بدانید امروز اگر یک مرد رجالی در تمام شیعه باشد که بشود به او گفت رجالی، همان استاد ما حضرت آیه‌الله، آقای سید موسی شبیری زنجانی مد ظله است.

من خودم یک دوره علم رجال درس گفته‌ام و سی‌دی‌هایش موجود است و تحقیقاتش هم إن شاء الله تا سال دیگر در بیش از هزار صفحه چاپ می‌شود. اگر امروز یکی رجالی باشد [او] استاد ما آیت‌الله آقای سید موسی شبیری زنجانی مد ظله است و ایشان دو صفحه با مهر و امضای خودش - [که] از دفتر ایشان در قم می‌توانید بگیرید - ، سند زیارت عاشورا را تصحیح کرده‌اند و ثابت کرده‌اند [که] سند زیارت عاشورا صحیح است. ۱. خوب آن وقت می‌گوید: سند زیارت عاشورا ضعیف است. [می‌گوید] اگر دست من بود لعنش را می‌انداختم و حذف می‌کردم اولاً دست تو نیست.

ثانیاً: ادعیه‌ی مأثوره توقیفی است و کسی نمی‌تواند در آن دخل

و تصرفی کند و... ۲.

۱. جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۲ و ج ۲، ص ۲۹۱-۲۹۴.

۲. بقیه‌ی سخنرانی ضبط نشده است.

فهرست منابع تحقیق

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- اختیار معرفة الرجال (رجال الكشي)، محمد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق: حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- ۳- اصول کافی، انتشارات اسوه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش.
- ۴- الاعتقادات، محمد بن علی الصدوق، تصحیح و تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه السلام، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ش.
- ۵- اعلام الوری الاعلام الهدی، امین الاسلام طبرسی، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۶- الاقتصاد فی ما یجب علی العباد، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: سید محمدکاظم موسوی، دلیل ما، قم، ۱۴۳۰ ق.
- ۷- الإمامة و السیاسة (تاریخ الخلفاء)، عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش.
- ۸- بحار الأنوار (۴۰ جلدی)، محمدباقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- ۹- بحار الأنوار، چاپ سنگی، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۰- تاریخ الاسلام، ذهبی، دارالکتاب، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۱- تاریخ الامم و الملوک، طبری، اعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۲- تاریخ المدینة المنورة، ابن شبة، دارالفکر، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۳- تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، مجمع جهانی اهل بیت، قم، ۱۴۲۶ ق.
- ۱۴- تمة المنتهی، شیخ عباس قمی، پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۵- جرعه ای از دریا، آیه الله سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۶- جمع پریشان، مجموعه مقالات حاج شیخ رضا مختاری،
- ۱۷- حق الیقین، محمدباقر مجلسی، هاتف، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ش.

- ۱۸- حیاة الزهراء بعد أبيها، فضلعلی قزوینی، تنظیم: سید احمد حسینی، کنگره میراث علمی و معنوی حضرت فاطمه زهراء، ۱۴۲۶ق.
- ۱۹- خاطرات سیاسی اجتماعی، صادق طباطبایی، نشر عروج، تهران، ۱۳۸۷ش.
- ۲۰- دانشنامه‌ی شهادت حضرت زهرا، به اهتمام علی لباف، انتشارات منیر، ۱۳۸۵ش.
- ۲۱- دلائل الصدق، محمدحسن مظفر، مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۳۰ق.
- ۲۲- ربیع الأبرار، محمود زمخشری، ناشر: شریف رضی، قم، ۱۴۱۰ق.
- ۲۳- رشح الولاء فی شرح الدعاء، أبی‌السعادات بن عبدالقاهر سفرویه الأصفهانی (م ۶۴۰ق)، ویلیه رفع الغشاء عمّا يتعلّق برشح الولاء، الشیخ قیس بهجت العطار، مکتبة الإمام الرضا علیه السلام، مشهد، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
- ۲۴- رنج‌ها و فریادهای فاطمه، (ترجمه‌ی بیت الاحزان)، مترجم: محمد محمدی اشتهااردی، انتشارات ناصر، قم، ۱۳۶۹ش.
- ۲۵- زندگانی فاطمه‌ی زهرا، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ ۱۳۶۳.
- ۲۶- سقیفه، سید مرتضی عسکری، انتشارات علامه عسکری، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ش.
- ۲۷- سلوک عرفانی در سیره‌ی اهل بیت، شیخ حسین بحرانی، مترجم: دکتر علی شیروانی، انتشارات وثوق، ۱۳۷۹ش.
- ۲۸- سه مقاله در اصل امامت، هادی نجفی، دارالتفسیر، قم، ۱۳۸۸ش.
- ۲۹- سیر أعلام النبلاء، شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی دمشقی، أشرف علی تحقیق الكتاب و خرج أحادیثه: شعيب الأرئووط، حقیقه: محمدنعیم العرقسوسی و مأمون صاغرچی، مؤسسة الرسالة، ط ۳، ۱۴۰۵ق = ۱۹۸۵م.
- ۳۰- السیرة النبویة، ابن هشام.

- ۳۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان،
- ۳۲- عوالم العلوم، شیخ عبدالله بحرانی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۳۶۳ش.
- ۳۳- الغیبة، محمد بن حسن طوسی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- ۳۴- غیبت، شیخ طوسی، مترجم و محقق مجتبی عزیزی، ناشر: انتشارات مسجد جمکران، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
- ۳۵- فاطمه زهرا، علامه امینی، انتشارات استقلال، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۳۶- فتوح البلدان، بلاذری، تحقیق محمدعلی بیضون، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- ۳۷- فذک، سید محمدحسن موسوی قزوینی حائری، تحقیق: باقر مقدسی، دارالمعلم للطباعة، قاهره، ۱۳۹۶ق.
- ۳۸- فذک، غلامحسین مجلسی، دلیل ما، قم، ۱۳۸۸ش.
- ۳۹- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، شیخ جعفر سبحانی، دارالحدیث، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۷۱ش.
- ۴۰- فرق الشیعة، محمدحسن بن موسی نوبختی، تعلیق سید محمدصادق بحر العلوم، انتشارات مکتبه الفقیه، نجف، ۱۳۸۸ق.
- ۴۱- فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، مؤلف: سید غلامرضا تهامی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵ش.
- ۴۲- فرهنگ جامع فرق اسلامی، سید حسن خمینی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۹ش.
- ۴۳- قصه کوفه، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۴ش.
- ۴۴- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق شیخ محمدباقر انصاری، مؤسسه الهادی، قم، ۱۴۱۵ق.
- ۴۵- کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.
- ۴۶- ماجرای فذک، سید احمد فالی، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی.

- ۴۷- مجله میقات حج، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۸۷.
- ۴۸- مصباح المتهجد، محمد بن حسن طوسی، دارالمرتضی، بیروت، ۱۴۳۰ق.
- ۴۹- معالم الإسلام الأموی، محاضرات سید کمال حیدری، به قلم ابراهیم بصری، تهران، دار مشعر، ۱۴۳۳ق.
- ۵۰- معاویه و تاریخ، محمد بن عقیل علوی حصرمی، مترجم: عطاردی، چاپخانه حیدری، ۱۳۵۲ش.
- ۵۱- معجم رجال الحديث، سید ابوالقاسم خویی، مطبعة الآداب، نجف اشرف، ۱۳۹۰ق.
- ۵۲- مقباس الهدایة فی علم الدارایة، عبدالله مامقانی، دلیل ما، تحقیق محمدرضا مامقانی، ۱۳۸۵ش.
- ۵۳- منشور عقائد امامیه، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۹ش.
- ۵۴- موسوعة أحادیث أهل البيت علیهم السلام، شیخ هادی نجفی، بیروت، ۱۴۲۳ق.
- ۵۵- نهج البلاغه، علی نقی فیض الاسلام.
- ۵۶- نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن یوسف مطهر حلّی، تعلیق عین الله حسنی ارموی، دارالهجرة، ۱۴۰۷ق.
- ۵۷- وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۲ق.
- ۵۸- ولایت و امامت، هادی نجفی، قم، ۱۳۷۰ش.
- ۵۹- هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ش.